

افغان مینې مارکیت عرضه ککنده انواع مواد خوراکه وطنی

یگانه مغازه افغانی درمنطقه واشنگتن بزرگ
که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسبت تقدیم میکند
ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با
Western Union
6566 Backlick Rd.Springfield, VA 22150
Tel:703-644-0186 Celf:703-499-3313

محمدنعیم کبیر

«به تحقیق که خداوند هدایت نمی کند قوم ظالمان را»آیه

آنچه برگلبدین درطفولیت ونوجوانی اوگذشته، به جایش ! زمانیکه جنازهٔ سیدال سخندان راهزارهانفر غرض انتقال به وطنش تاجمن حضوری مشایعت میکردند، فقط یک نام برسرزبان این هزارها و چندین هزاردیگر دردانشگاه کابل بودکه به آن لعنت گفته میشد : «گلبدین ! » مُهرقاتل و جنایتکار دریشانی این موجود کثیف ازهمان آوان نقش بست، بجای ندامت و توبه و تسلیم و اطاعت از حکم قضا و محکمه، صنف اول اجتنیری را ترک کردوبه

آی اس آی پناه برد.

اودردامان اجنبی بیحث جاسوس، ارادهٔ ویرانی کشوروقتل هزاران هزار نفر، وجدان وایمان را از اوگرفت ودر زمرهٔ ظالمان مستوجب لعنت ونفرین قرارگرفت.باهمسرهان واذلامش راهیی راهی شد که تااین ساعت ادامه دارد: جنایت، خیانت،شقاوت، رذالت...شاید کلمات فرهنگهای تمام تمدنهاوثقافت هاازتقیبح وتشریح جنایات و شقاوت های اوعاجزبمانند،اماخرف آخر همان کلام خداوند(ج) است که: «قوم ظالمان راخداوند هدایت نمی کند.»

ازقتل سیدال تاپاشیدن نیزاب بررخسارپاک دوشیزگان،ترورشخصیت های مانند سیدبهاءالدین مجروح وجلیل میرویس خبرنگار وصدها ییگانه دیگر، کشتارهفتادهزارکابلی، توطئه کشتن سربازان وقوماندانهای احزاب رقیب در تخارمنالهای بی ماندی اند که هفتادهزارچوبهٔ دارهم نمیتواند جوابگوی عقوبت این جنایت ها و معصیت ها باشد! این مقاله شایدنتواند شمهٔ حق مطلب را ادا کند، ولی :

شرح این آتش جانسوزنهفتن تاکی سوختم سوختم، این رازنگفتن تاکی

غمنامهٔ آمدن مجاهدین به کابل، اصراراحمدشاه مسعودبه شخص گلبدین و توضیحات عواقب آمدن یاسلاح، صحنه های دلخراشی که ویرانی کامل کابل و کشته شدن دهها هزارییگانه رادوباره به خاطر می آورد، سوگندها وقرارها، موافقات بعدی وشکستن آن ازطرف این خودخواه ناآگاه، پرده ازچهرهٔ منحوسش برمیدارد. تسلیم دادن چهارآسیاب باتمام سلاح وامکانات حربی به طالبان، دفترخون آلود دیگری رابه تاریخ کشور افزود. پافشاری بسوی گمراهی ادامه یافت، گلبدین وحزب نا اسلامی اش، عملاً درکنارطالبان قرار گرفتند، او شریک تمام جنایاتی شد که دار ودستهٔ طالبان برمردم ماطی چهار سال سلطهٔ شیطانی شان، وهفده سال دیگرتحمیل کردند. برای پاکستان مقام و منصب صدارت گلبدین برای سلطهٔ کامل برکشورکافی نبود، او بایدمانند امیران دیگربه امارت می رسید وقراردادهای سپردن کامل مقدرات کشور رابه پاکستان عملی می کرد، چنانچه اجدادواسلافش کردند !

مقاومت و پایمردی مسعود مانع تطبیق پلانهای پاکستان برای ساختن صوبهٔ پنجم بصورت مؤقتی شد. گلبدین ازشهرهابه کوهها وازخانه ها به غار هابرده شد تااین ماموریت ناکام رادرآزمایش دیگرتجربه کند.

مدت ۱۷سال بعدازموافقه بن، گلبدین حضورنظامیان امریکارابهاناهٔ برای عدم پیوستن به روندصلح تبلیغ کرد. دست به جنایات وآدم کشیهای بیشترزد. «خداوندقوم ظالمان راهدایت نمیکند »این سرشت وطینت او بود: خوی بددرطبیعتی که نشست /نرودتابروز مرگ ازدست، پیرو نیکان نگردد هر که بنیادش بداست /تریت نااهل راجون گردکان برگنبد است !

روزگار آزمایش مجددگلبدین توسط پاکستان فرا رسید، درکابل مهرهٔ وطفروشی دیگربرای بقا واستحکام زعامت قبیله گماشته شده بود، نفرت وانزجار ملت این اعجوبه راواداشت تادست به دامان متحد دیگری ازتبار قبیله درازنماید! این بهترین فرصت برای پاکستان بودتابسطا حزبی های (پهن) و نامسلمان رادوباره دراطراف غنی پهن نماید واو رامتحد ویار راستین برای عملی کردن پلانهای ییگانگان جلوه دهد. گلبدین باید در چهرهٔ یک رهبر ظاهر وبه کابل بیاید، ازخزانهٔ غیب که برای غنی احمد زی نان شب وروزتهیه میشد، این سناریو طرح ودرعمل پیاده شد. نمایش مضحک وپردهٔ دیگری از شقاوتهای این نابکارو اظلام هم تیارش !

هزارهاجنایتکارگلبدین توسط فرمان قاتل دیگرازحبس رها، سلاحها و شاجورهای پر، ماشیندارهاوراکتها رابرسرشانه – چیزیکه مسعودمانع عملی شدن آن شده بودوبردل گلبدین این ارمان باقیمانده بود– شهریان کابل را به تعجب وتحسرواداشت. چه شد مقولهٔ که گلبدین جرئت آمدن وروبرو شدن بامردم کابل رانداورد؟ این جرئت ازکجداده شد؟گلبدین باکدام هلی کوپترشب هنگام ازامیرامشاه به لغمان دیسانت شد؟چه دم ودستگاهی این عملیات سری را تمویل وتعمیل کرد !؟

بنام خدا

امید

در امریکانه

\$1.50

شمارهٔ دوم / سال بیست وششم / ۲۶ ثور ۱۳۹۶ / ۱۷ می ۲۰۱۷ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۳۳

دوستان ارجمند توجه بفرمایند

نشانی جریدهٔ امید بازهم تغییر کرد. آدرس جدید پُستی آن چنین است :
12286 Ashmont Ct. # 202 Woodbridge, VA 22192
mkqawi471@gmail.com
۷۰۳ ۴۹۱ ۶۳۲۱

داکترغلام محمد دستگیر انجنیر(?) گلبدین پسرخواندهٔ پاکستان به کابل ویران کرده اش رسید

آنچه درچند سطر ذیل مینویسم نه تجسس است، نه تهمت است و نه بدگوئی. بلکه یک مقدارحقایقی است که ناگزیرم جهت معلومات مزیدتر وطنداران عزیز خود حضورشان تقدیم نمایم.

بهمه معلوم است که ضیاءالحق، سابق رئیس جمهور پاکستان که در حادثهٔ انفلاق پیاره جان داد. اورا پسرخواندهٔ بود، و این میکند ! گلبدین را پسرخواندهٔ پاکستانها. گلبدین نظربه باران راکتهایش بکابل وقتل هزارها مسلمان لقبهای (راکتیار) ودراثرمظالم و بیرحمی اش لقب (ظالمیار) کمائی کرده است.

قرارنوشتهٔ داکترعلی احمد زکریا، بروز ۲۹ اپریل ۱۹۹۲ افراداوکه قبلاً وزارت داخله را اشغال نموده بودند دراثر مبادلهٔ راکتها با قوای رژیم شورای موقت مجاهدین «که یکروزقبل باریاست مردمجاهدغازی صبغت الله مجددی عالم دین ،فارغ التحصیل دانشگاه کبیر ومعتبر اسلامی بنام جامعهٔ الازهر شروع بکار نمود، علم بغاوت بمقابل این امیرمتدین برداشت وازولی الامرسرباز زد وحتی به قتلش توطئه سنجید» وسبب قتل صد نفر گردید. آن روزسبه تا امروزدوام دارد و سیه تر شده میروود که قهرمان آن (گلبدین) است. بعد دوبار صدراعظم شد، حلف وفاداری یادکرد اما به بغاوت دوام داد. هشت بارآتش بس امضا نمود وبرووده های خود بشمول آنچه درمکهٔ مکرمه برای صلح امضاکرده بود، وفانکرد؛ یعنی از الوفوفن بعهدهم اذا عاهدو (البقره۱۷۷) تخلف ورزید.

گلبدین باصدها نفرمسلح با اسلحهٔ ثقیل و خفیف وارد کابل شد؛ دولت اعلان کرد که اینهامحافظین اوهستند. درینجا دواشتباه رخ داد، یکی اینکه عوض توکل بخدا، گلبدین باتوکل باچند نفر محافظ وارد کابل میشود ودوم اینکه از پیروی به آیت ۵۸ سوره البقره که خداوند (ج) میفرماید: «...وداخل شویداز درب درحال سجده(خضوع وخشوع) وبگوئید(خدایا) گناهان مارا ببخش تا بیامرزیم شماراوبزودی به نیکو کاران پاداش بیشتر خواهم داد.» پیروی نکرد.

وقتیکه به اومشوره داده شدتا ازمردم کابل جاییکه راکت هایش آنها رابه تباهی مادی ومعنوی کشانید(معدرت بخواهد)، ابا ورزید. ازیکسو از خداوند نخواست که گناهانش رایامرزد ولی چون مسلمان قران خوان است ومیداند که کلام حق برای هر سوال جوابی داردازآیت ۵۷ سوره الروم باخبراست که خداوند(ج)میفرماید: پس آنروز نفع ندهد ظالمان را عذرخواهی ایشان و نه از ایشان معذرت خواسته میشود. (ستون سوم)

مهمانخانهٔ لغمان درانتظاربودند، ازخودستوال کردند که این هلیکوپترها بر فرازشهراز کدام سمت پیداو تداییرامنیتی آن توسط چه کسانی گرفته میشد؟

بهرحال سرو کلهٔ گلبدین درهفتهٔ اول ماه می درمهمانخانهٔ والی لغمان پیداشد، کاروان لند کروزرها باشیشه های سیاه باحزبی هاوغیرحزبی ها ازآنسوی مهترلام روان شد تا ازین گاویر استقبال شایسته که پاکستان دیزاین کرده بود، به عمل آید؟ خرج دسترخوان صدها کابل آمده های پاکستانی از کدام تخصیصیه پرداخت شد وامنیت آنها توسط چه کسانی تأمین گردید ؟!

پس ازیست سال، ابلیسی درقیافهٔ انسان ظاهرشد وبرای رهایی ازلعنتی که خداوندبرای اومسلم کرده بود، رسانه هارا لعین خطاب کرد! دستبرد واضح وبیشرمانه به اولین دستاوردهفده سال اخیر: آزادی بیان! مطلب گل ازدکانی که تفنگ میفروشد! جای تعجب نبود که گلبدین هنوزتسلیم همان افکار شیطانی خودرآبی و خودکامگی قبیلوی باقی مانده بود. حرف دیگر ازدهان متعفن او، حکومت مرکزی قوی بود، یعنی خط بطلان کشیدن به موافقه باغنی، ویی احترامی به قانون اساسی ! مگرمیتوان به این قراردادها پابند واز آن اطاعت نمود، آنهم توسط گلبدین ! حتی قرارداد در خانهٔ خدایبرای اواهمیت نداشت، چه رسدپابندی به قرارداده غنی احمد زی «!حکومت ائتلافی رانمی خواهد، قرارداد جان کری خلاف شریعت وخلاف قانون است.»

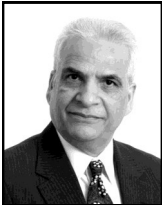
گلاب منگل، خاین دندغوری درنگرهاردرکنارقصاب کابل، دوطرف یک سکه رابازگومیکند. کثافت پرانی درنگرهاربدترازلغمان بود، حتی بدتربرادرخواندن طالبان ! سه برادر: کرزی، احمدزی و گلبدین، همه خاین، همه فاسد، همه نو کر پاکستان، همه دربی تحکیم یک دکتاتوری فاشیستی قبیلوی . درقیافهٔ شیطانی این نامرد، نابکاری ها، خیانتها، دروغها، جنایتها بخوبی متظاهربود. چندقل ازداعش در مقابل طالبان حمایت میکرد وامروزاین طالبان است که برادرسکهٔ اوست! چندسال قبل وحتی تاجند وقت پیش، حکومت افغانستان دست نشانهٔ امریکا رامتجاوزمیخواند، ولی امروز باهمین دست نشانه ها پیمان می بندد ودرچرخبالیهای قدرتهای خارجی ازتبعییدبه کشوری که هر گزاورانمی بخشد، رو کرده میشود !

گلبدین باکاروان لند کروزرها، درمعیت رهزان، دزدان، آدمکشان با سلاح و مهمات وارد کابل میشود، او بایست با اظلامش (صفحهٔ چهاردهم)

شمارهٔ ۱۰۳۳

بیجه استیت فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®



For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

ماری خلیلی ، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت



ازظلم گلبدین در کابل هزاران صفحه به زبانهای مختلف نوشته شده، نه تنها برای افغانستانیهالیکه برای همه جهانیان درک شده وبرایش «قصاب کابل» لقب داده اند. جوانان، طفلکان، زنان وسالخوردگان را درمحابس مختلف خود چون شمشتو که میگویند درحدود ده عدد بود، در محبس سپینه شگه، محبس ورسک و محبس زدران...دربندنگهداشته بود؛ یکی از محبوسینش گفت: جنگگ های داشت که بر سرشخص بی خبر فرود می آمد وسر بیچاره را با خود میبرد، نان محبوسین پوست کچالو وپوست پیازبود وطاق ها به اندازه ای کثیف بودند که شبش ها به دیواردریده میشدند (والله اعلم).

خداوند در بارهٔ ظلم درقرآن پاک تقریباً دوصد بار تذکرداده و چند نمونهٔ آنردرتحلیل توافقنامهٔ گلبدین باغنی احمدزی نوشته ام و در خراسان زمین به نشر رسیده، تذکریافته است. خداوند ظلم را نمی پسندد و ظالم را مجازات میدهد. خداوند در آیت ۱۶ سوره الانبیاء فرمود:» آسمان و زمین وآنچه راکه میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم». زمین کابل را متأسفانه گلبدین بازیچهٔ خودقرارداد و تباه ساخت و ویران کرد ومردمش را در چهارکنار جهان تیت و پاشان ساخت، وخود امروز با همه فامیل خود توقع دارد درقصرها زندگی کند وجریبها زمین کشتزار داشته باشد، چه بازیچه ایست؟ که شعر شادروان رازق فانی را بخاطر زنده میسازد:

خدا گر پرده بردارد ز روی کار آدم ها

چه شادی ها خورد برهم چه بازی ها شود رسوا

یکی خنده ز آبادی , یکی گریه ز بربادی

یکی از جان کند شادی یکی از دل کند غوغا

چه کاذب ها شود صادق , چه صادق ها شود کاذب

چه عابد ها شود فاسق , چه فاسق ها شود ملا

چه زشتی ها شود رنگین چه تلخی ها شود شیرین

چه بالا ها رود پائین, چه سفلی ها شود علیا

عجب صبری خدا دارد که پرده بر نمی دارد

وگرنه بر زمین افتد ز جیب محتسب مینا

داکتر یوسف قرضاوی نوشته است: از امام احمد، النسائی، دارمی و حاکم حدیثی ازعبدالله بن عمرو(رض عنهما) نقل مینماید که رسول خدا فرموده است: «هر انسانی که گنجشکی یا حیوان دیگری را بناحق (وبدون ضرورت) بقتل برساند خداوند در روز قیامت از او بازخواست خواهد فرمود». از کشتن یک گنجشک که خدای عادل در روزقیامت میشوند آیا ازبندگان مسلمان و ایماندار خود که توسط یک ظالم کشته شده اند پرسش نمیکند وسزا تعیین نمیفرماید؟ بلی ! قاتلش به سزای مثل قتل یک کتلهٔ مردم روبرو میشود.

داکتر داماد نوشته: خداوند درآیت ۶۱سوره هود میفرماید: «اوست که شما را از زمین پدیدآورد وازشما خواسته است که در آن آبادانی کنید». محشری میگوید: معنای «استعمر» درین آیت امربه عمران و آبادی است. باران راکتهای گلبدین برخلاف این آیت متبرکه اقدام کرد و کابل را ویران نمود. ولی آن بلاهاییکه بر سر مردم کابل وارد کرد کاملاً موافق با «تدریسات بابیلی» بود:

پروفیسور محمد شقیق یونس از بایبل کتاب شاهان 25 (Kings): ۱۹,۳ چنین نقل کرده است: «از دیدگاه خدا ناچیز است؛ پس ازفتح شهر (مواب) تمامی استحکامات شهروهر آنچه را که در آن مهم است تخریب کنید. تمام درختان میوه را نابود نمایند، تمام چشمه هارا ببندید. تمام مزارع راباسنگ اندازی ویران کنید، پس آنهمه استحکامات شهر راویران کردند وهرکدام شان سنگی درمزارع پرتاب کردند. تمام چشمه هارا بستند، تمام درختان میوه راقطع کردند، بالأخره درآنتشهرجزدیوارها چیزی دیگرباقی نماند. و هم حمل کنندگان تحایف را احاطه کرده لت وکوب کردند».

این همه معلومات هوشداربست که به وطنداران عزیز افغانستانی ام تقدیم شدتایندانه که انجنیر(?) گلبدین ویرادران طالبش از کدام کتاب درس اوپیراسیون میگرفتند. ما درمرحلهٔ قرارداریم که وطن ما ازهرطرف مورد تهدید قرارگرفته، پشتونسالاری وطن رادر ورطه هلاکت نزدیک ساخته و نام پاک افغانستان عزیز را زیر اسم افغان که اصلاً فقط پشتون اند، باقتلها واتحاریون خود بد ساخته اند. غیرپشتونها مخصوصاً جوانان ماییدارباشند تا درجال قهقرائی توطئه های دشمن درکمین گیرنیاپند، متحد شوند ومتفق باشند؛ ورنه به قصد اعمارپشتونسم و تخریب همگانی غیرپشتونها قسمیکه وعده داده بودند بازمیخواهند در کابل جوی خون روان سازند. این فقط خم خم رفتن صیاداست نه آرزوی صلح وامنیت. تاریخ بسمآ آمدن نادرغدار را بخاطرمیآورد که بزورباداران انگریزی خودبرتخت کابل جلوس کردو قصابی اهل دانش وفرهنگ را به اوجش رسانیدو گلبدین به پیروی از او ویرانی کابل راباقصابی انسانها وساختمان هایش به اوج رسانیده است.

میگویندسالیکه نیکوست از بهارش پیداست. گلبدین بایک موافقتنامه داخل کابل شد. درقدم اول به ضد آزادی بیان لب کشود، میخواهد یکی لیدران انتخاب شده ازاین برود، مردمان غریب کابل از گرسنگی زار و تالان اند، و این مردمسلمان به اسراف که خلاف تعلیمات(دنباله درص ۸)

محمدنعم کبير
سيست و شش سال خدمت

مابه اين در نه پى حشمت وجاه آمده ايم

از بد حادثه اين جا به پناه آمده ايم درخواست اين پناهندي درسال ١٩٨٨به دفترمهاجرت شهر سانفرانسسكو باحسرت وحرمان تقديم شد، ومدت ييش ازبيست سال به درازا انجاميد تا بدى حادثه مورد قبول واقع شد.اواخرسالهاى هشتاد واوايل دههٔ نود بودكه دروازهٔ دكانكى باز وبررواقى آن عنوان «فروشگاه پامير »درج شد...وظندانان كه شمارشان اندك بود، با شنيدن نام آشناآهسته آهسته راهى اين دكان شده وبر رونق آن روزبروزافزودند. چه مشغوليتى بهترازتماشاى فلمهاى هندى كه از اين دكان كرايه ميكردند بود ! تعدادى هم به يك فلم قناعت نكرده دوتاسه فلم راميبردند وشبان تار مسافرت و مهاجرت رابه اين بهانه به روز ميرسانيدند.

بعداظهر يكى ازروزهاى اوایل تابستان بودكه مردى باچهرهٔ گندمى داخل دكان شد، اوراقى راباخود حمل ميكرد. بعدازجورپرسانى، تقاضا داشت تا اين ورق هاى چاپى رابراى مطالعهٔ هموطنان بگذارد. چه چيزى بهتر از اين ارمغان كه ساعت هاى خسته كن رابا مطالعهٔ صفحات آن آسان ساخت. در پيشانى صفحهٔ اول، كلمه «اميد» به خط جلى نوشته شده بود، صاحب امتياز و مدير مسئول : محمدقوى كوشان .

مقالات درمورد اوضاع كشوربود، جنگهاى مجاهدين، عذر وننوات فريب خوردگان كه زمزمه هاى پلانهاى چند فقره پى وپايان يافتن جنگ وبرگشت صلح وآرامش، چه مژدهٔ سكرآورتر ازين ! درخلال مرور مطالعه، توجه آهسته وآهسته به مقالاتى گراييدكه دردجانسوز مهاجرت راشرح وازفريپها وتوطئه هاپرده برميداشت. سعيدفيضى يكى ازين نام هابود، چه شيوا وروان مينوشت وبياچه شهامتى از راز هاى ناپكاران وناپاكان پرده برميداشت،

درفهته هاى بعد وقتى اين آشنائى نو وارد ميشد، مسايل ازهمين دست كه سعيدفيضى مينوشت، مطرح ميشد وپيشنهاداتى ارائه. آقاى كوشان با جديت وصداقت ميكفت: بنويس! اين صدائ الهام بخش بعدازسپرى شدن ييش ازدو دهه، هنوز درذهن وجانم طنين اندازاست: بنويس ! بنويس ! مگر اين استعداد سراغ شده ميتوانست دروجود مردى كه روزدوازده ساعت پشت ميزدكان مى ايستاد وازخط وكتاب سالهاى سال دورمانده بود، شايد ! مگراشعار وحكايت هاييكه درروزنامهٔ بيدار مزارشريف، بار بار از اين قلم چاپ شده بود.

جرات وتشويق براى ازسرگرفتن اين سروسامانه بود؟ شايد ! درنوبت ديگر با دستان لرزان صددل رايبك دل كرده اوراقى چنندكه ازين قلم سياه شده بود، تقديم ودرشمارهٔ بعدى بچاپ رسيد، ازخوشى درپوست گنجيدن ناممكن بود.

فته هاى اسلام آباد ومفتى هاى ملعون آن آتش جنگ هارابه مقابل حكومت نوپاى مجاهدين، هروزبيشتر ميساخت وملت بيچاره وبى دفاع از راكت پرناتپهاى موجودى غدار ونابكار، داغديده تر وسياهروز ترميشد. اميد همه اين اوضاع رادرهنگاميكه سكاپ وانترنت وفيس بوك وازين قبيل نبود، براى هموطنان اطلاع ميداد، وهمكاران آن بشدت دسايس پاكستان وپاكستاني مشريان را تقبيح وبرملا مى ساختند. اين رسالت آسانى نبود ومقابله دربرابران دسايس، شهامت وجرئت ميخواست كه تنها ازمردان وطندوست واقعى متصوربود. محمدقوى كوشان هم مردانه اين رسالت رابه پيش ميبرد، وبه همكارى قلم بدستان لحظهٔ فروگذار نميكرد. حيله هاوتوطئه هاى پاكستان به همكارى گلبدين سرانجام اوضاع رابراى آمدن دستهٔ مخوف واهريمنى ديگرى بنام طالبان مهيا ساخت. طالها درركاب نصراالله بابر از ارزگان به قندهار وارد ويسوى كابل پيشروى راآغاز كردند .

چندى نگذشت كه ولايت باستاني هرات سقوط كرد. مقالهٔ «باكم از تركان تيرانداز نيست / طعنهٔ تيرآورانم مى كشد »خطاب به آنهايى بودكه باشمايل واطوار قبيلوى به طرفدارى طالبان درامريكا دسيسهٔ شيطانى پاكستان راحمايت ميكردند، اينها دشمن سرسخت اميد و همكاران قلمى آن شدند، كه بازهم برجرئت وشهامت اميد افزود. سه شنبه هاكه شمارهٔ جديد اميدنشرميشد، فروشگاه پامير پاتوق طرفداران ومخالفان بود. درسال ١٩٩٦قوتهاى مقاومت ملى به رهبرى آمر صاحب مسعود، كابل رادرىك مهارت تكنيكى تخليه كردند وخط دفاعى رابه آنطرف كوتل خيرخانه به قوماندانى بسم الله خان، تا فروپاشى كامل طالبان، انتقال دادند.

هرفرمان، هرحركت، هرگشش طالبان كه بافرهنگ مردم اصيل كشور در تضاد بود، بشدت بامخالفتهائى علنى مواجه شد. اميد درين مرحله درحاليكه از عقب نشيني قوتهاى مقاومت رنج ميبرد، درحمايت ازآن لحظهٔ دريغ نكرد ومقالات متعدد ازهمكاران ومخصوصا جناب استادمسندر غوربائى، كه پهلواى شريعت طالبانى رامى شكافت، بيش ازپيش مخالفين رابه قضاوتهاى نادرست واميداشت.

اميدسالهاى پرمرات وسختى راميكگذرانيد، گرچه در١٦صفحه به بلند ترين تيرازخود درين سالها رسيد، امابه آنچه درجستجوى آن بودفاصله مى يافت ونقشهٔ جنايتكاران حال وطن ووطنداران را زار وابترساخته ميرفت.(ص٨)

Imaid Weekly

12286 Ashmont Ct. # 202

Woodbridge, VA 22192 U.S.A.

Tel/Fax : (703) 491-6321

mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدير مسئول : محمدقوى كوشان

پروفيسرداكثرلطيفى
الكسندربه، ورجينيا
٢٦مين سال انتشار «اميد «مبارك وشگوفان باد!
درآغازاين گفتار همان جملهٔ پارينهٔ خودرا كه دراستقبال ازهزارمين شمارهٔ جريدهٔ وزين اميد نوشته بودم، بازهم ازدل وجان تكرار مينگارم: اميدكه اين«اميد »ماصدساله شود سخنسرائى مردم فرزانه شود ! بلى، صدساله شود وسالهاى پى درپى، باهمت وتدبير پيگير مديرمدبر آن، دوست نهايت گرامى ام كوشان عزيز، پابرجا بماند وباهمين پژواك شعر معروف پشتو :

لكه ونه مستقيم په خپل مكان يم كه خزان راياندى راشى كه بهار !
من ازشروع همكارى بااميد- اين پديدهٔ ماندگار را- باچشم سرديدم كه كوشان روزنامه نگار وخبرساز چيره دست وفرزانه وخانوادهٔ عزيزش، با پايمردى و استوارى، به نشر جريدهٔ مردمى اميد، درهمه حال آسان وسخت، درهمه فرازهاونثيب ها، درصحتمندى وبيمارى، درمشكلات ومضيقه هاى مالى، دربرابر آنهايى كه مشت سنگين شان چه درداخل وخارج افغانستان، چه در بين اراكين دولت هاى غيرمردمي و چه در جمع دسيسه بازان تحريكار ومنفعت جوى نوكران و گماشتگان خارجى، و چه در قطار تروريستان آدمکش وزمين سوز و فرهنگ ستيز، يكى پى ديگر باز مى شد، با شيوهٔ خدشه ناپذير حقيقت گويى و وطن دوستى، ايستادگى شجاعانه نمود.

درهمين راستا، مديروالاهمت اميد، درشمارهٔ پيشين جريدهٔ مردمى اش درپيام بيست وششمين سال انتشاراميد، چنين نوشت: ... «همين دليل كافى و وافى بود تا عليرغم همه ناملايMAT مالى وباهمه ناتوانى هاى صحى و روانى، به ادامهٔ نشر اميد پيردام، ولو كه به اندازهٔ هفت صفحهٔ دوهفته نامهٔ قبلى باشد. اسباب گرفتن چنين تصميم، ذات شغل روزنامه نگارى است...»

كوشان عزيز درقسمت ديگرسرمقالهٔ شماره قبل جريدهٔ مردمى اميد، چنين ادامه داده است: «اينست كه مسئولان رسانه ها وظيفهٔ مضاعف دارندتا مخاطبان خودرا درخلاء نگذارند وبها هروسيلهٔ كه در دست دارند، ازاجراى وظايف شان غفلت نكنند، به همين سبب بودكه مثل هرانسانى كه درطول زندگى خود بامصايبى چون مرگ پدر، مادر، فرزند يانزدىكان ديگر روبرو مى شوند، بنده نيز همهٔ موارد بالا راتجربه كرده ام، مگر هيچگاه نتوانستم خود را از زير بارمستوليت در برابر خوانندگان ومخاطبانم برهانم ...»

به هرحال، مدير مدبر اميد از پدرمرحوم وبزرگوارش، نويسنده و روزنامه نگار، تاريخ نگارومترجم آزموده وچيره دست وطن، مرحوم غلام حضرت كوشان، كه زمانى بابزرگان وقت مطبوعات وطن چون عم بزرگوارم مرحوم رشيدلطيفى وشخصتهائى شهيدديگرجون مرحومان پژواك، استاد خليلى، بينوا، رشتيا،پدرمرحوم عبدالباقى لطيفى وبسانويسندهاگان ويژوهش گران درجرايد نامدار انيس، اصلاح، مجلهٔ ژوندون وراديوافغانستان همكار وگاهى متصدى نشراتى بود، يك انتباه ماندگار وميراث مطبوعاتى ارزشمندى رانصيب شده است.

صحت وسعادت وسلامتى كوشان عزيز وهمسرفرزانه اش داكثرثميله جان كوشان را در دوام استوار وماندگار نثرجريدهٔ مردمى اميد، از بارگاه خداوند بى نياز، نيازمندم وهم ازمحبت بى شائبه اش به بنده كه درنشر زندگينامه ام درصفحات ارزشمند جريده اش وفرستادن آن به سايت انترتنى بانوى فرزانه ونويسندهٔ سخنروطن خام ماربيا دارو، و سايت خراسان زمين وبعضا سايت خاوران، بذل مساعى قابل قدر نموده، وبررسى (بوك رييو) بيش ازيك صد كتاب ورساله وآثار نظم ونثر نويستندگان وطن را ازاقلم اين همكاردوستندارش به چاپ رسانيده است، يك جهان ممنون وسپاسگزارم . /

(دنبالهٔ ستون سوم)
قَالَ رَبِّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۚ ٢٣الاعراف. گفتند پروردگارا ! ما برخويشتن ستم كرديم، اگرترّ ما نبخشايى و به ما رحم نكنى ؛ بى شبهه كه از زبان كاران خواهيم بود.

از اين روى، ما بايد تزوير و ريا و كبر و كين وحسد را، از دل خود، از زبان خود، از رفتار و كردار خود دور سازيم و، آدم شويم ، تا از تنگدستى، بى آبروبى و نفرت و بدگويى مردم، در امان گرديم؛ در اين دنيا؛ و از خشم خداى و آتش دوزخ، در آن سرا. چون آنهاى كه در راه خدا شناسى رفته و دل از دست داده اند همه دوستان خدا يا عاشقان خدا نخست بايد قراء بخوانند و بدانند؛ آنگاه اينها جايبگاه همه آفريده هاى خداوندى را مى دانند و پاس مى دارند و بزرگداشت مى نمايند . از خوار شمردن و سرزنش كردن و نفرين و دشنام دادن زبان خويش را پاكيژه مى سازند ، الى در برابر شياطين ومفسدين و مفتن ها آنهاى از ناچارى.

زحسد نمى رسى اى دنى، به عُروج فطرت بيدلى تو معلم ملكوت شو، كه نيبى حريف كلام او نه اينكه همانند بيچاره هاى بى دانش غول سرتمبه، براى ادامه زندگى كاسهٔ گدايى پيش غلام غلامان پيش كنيم كه نام ما را ازlst سياه بيرون كند، چندخانهٔ بى نشانى درچند گوشه از ترس كشتنم با نگاهان ها و و پول براى خرچ وخوراك ...آنهاى دالر امريكايى كمال خواجگى، در رهن صوف واطلس است، اينجا اگر، اين است عزت ، آدمى آن به، كه خرگردد من از مفصل اين باب، مجبلى گفتم توخود زمجمل من، رو مفصلى برخوان . /

داكثر محمداعظم افضلى
فريمونت، كاليفورنيا
تبريك و تهنيت

برادرمحترم كوشان صاحب ! جاى بسى خوشى است كه جريدهٔ وزين اميد با نشرشمارهٔ ١٠٣٢خود بيست وشش ساله شد. بيست ونه سال پيش، مرحوم مغفور پدربزرگوارتان آقاى غلام حضرت كوشان، شخص متدين، متفكر وجامعه شناس، كه سالهاى متمادى دروزارت اطلاعات وكلتور وطن خدمات ارزندهٔ انجام دادند، بنا بر جبراوضاع، مجبوربه ترك وطن شدند، ودرين سرزمين عجايب وغرايب مسكون شدند.

آن مرحومى بامحبت وعشق سرشارى كه به وطن داشتند، تصميم گرفتند تابا يكتعدادخدمتگزارن واقعى به تماس شوند وانجمن فرهنگى مهاجرين افغان درشمال كاليفورنيا راباهمكارى آنان ايجاد كنند. بزودى آن انجمن تاسيس شدوخوشبختانه ميهن پرستان واقعى، شاعران و نويستندگان نخبه به آن پيوستند. آن هنگام شماكه تجربهٔ اداره وچاپ مجله خراسان را درافغان سنتر، درشهيروين سنى داشتيد، شروع به نشرمجلهٔ نامهٔ خراسان، بعنوان ارگان نشراتى انجمن فرهنگى مهاجرين آغاز نموديد، ودر سال ١٩٩٢ درروزسقوط آخرين حكومت كمونيستى دركابل، وورود مجاهدين به آن شهر، نخستين شمارهٔ جريدهٔ هفته نامهٔ اميد را ازهمان آدرس شروع كردديد. بزودى نويستندگان بزرگ نه تنها ازامريكا بلكه از اروپا، آسيا وحتى افريقا به آن مجلات واين هفته نامه لبيك گرفتند واز هيچگونه همكارى قلمى دريغ نكردند، كه تا حال ادامه دارد.

متاسفانه درين مدت طولانى، يك تعداد ازين وارثان علم وادب و هنر، همكاران قلمى، به ابديت پيوستند، كه جاى شان خاليست، لاكم يادو يادگار شان مانندصفحات تاريخى پاينده وباقى خواهدبود. خداوند (ج) همهٔ شانرا غريق رحمت خودبسازد وجنت برين مأوايشان باد ! برادرگرامى آقاى كوشان ! ميدانم كه شمايا وجودخستگى ومريضى، اين وظيفهٔ سنگين نشراتى را باهمكارى اعضاى نجيب خانوادهٔ تان دوام داده ايد، وهمهٔ تان قابل قدر واحترام هستيد. درخانهم باعرض تبريك بيست وشش سالگى اميد، آرزومندصحت و سلامتى تان از بارگاه ايزد منان هستم. /

محمدطاها كوشان
فريمونت، كاليفورنيا
پند و اندرز بيدل گوش شنوايى خواهديافت ؟
اين نوشته را به دوستان صاحبدل درآك و ژرفنگر نكنه سنج وسخن شناس هديه مى كنم. اميد دارم و درخواست مى نمايم كه فروگذاشت ها و كزفهمى ها و برداشت هاى اشتباه آميزم را بى پرده برايم بنويسيد تا بيشتر بدانم و پند بگيرم.

حضرت ابوالعانى ميرزا عبدالقادر بيدل (رح) چى نغز و پرمايه گفته ها دارد تو گويى كه همين امروز مى بيند و مى سرايد:
فيض حلاوت از دل بى كبر وكين طلب
زنبور را ز خانه برآر، انگبين طلب

در اين بيت حضرت ابوالمعانى كبر، حسد، كين، خود پسندى وخود خواهى را به زنبور نيش دار تشبيه نموده. آنگاهى كه زنبور داران ميخواهند انگبين (عسل) را بگيرند، نخست زنبورها را از دورن خانهٔ شان بيرون مى نمايند و؛ آنگاه انگبين را بدست مى آورند.

ازسخن گوينده؛ شنونده آنگاهى بهره مندازشيرينى آن سخن مى گردد، كه گوينده نخست: خودپسندى و خودخواهى (كبر)؛ دوم : رشك بردن (حسد)؛ سوم: دشمنى وكينه توزى را ازخود دور سازد تا در دل شنونده جايبگاهى براى سخنانش باز نمايد.

در غزل ديگر مى فرمايد:

حذر زتزوير زهدكيشان، مخور فريب صفائ ايشان
وضوى مكروه خام ريشان، هزار شان و تراش دارد
نشستهام ازلباس فقيريرون، دگرچه لفظ وكدام مضمون
به خامشى نيز ساز مجنون ، هزار آهنگ فاش دارد
سخن به نرمى ادا نمودن، ز وضع شوخى حيا نمودن
عرق نياز خطا نمودن، گلاب، بزم معاش دارد
خطاست بيدل زتنگدستى، به فكرروى، الم پرستى
چوكاسه هر كس به خوان هستى، دهن گشوده است آش دارد
هرآدمى كه دلش چرك و چتل باشد، اما همانند طوطى سخنان ديگران راباژگونه وبه كژى وبافريب ودروغ پردازى وگول زدن (تزوير) بيان ميكند وضوى آنها مى شكند؛ همانند نوجوانان كه براى دلبرى كردن با يك ديگرميكنند، و نيز فريب پاكى وفروتنى آنها را نخوريم.

كسانى هم اند كه پوشاك خودراگاهى به هيئت مبارز، گاهى نظريه پرداز، گاهى روحانى گاهى هم خداشناس؛ بدل ميكنندوهيچگاهى پوشاك پرهيزگارى برتن نكرده اندوازين سبب است كه درگفتارشان تازگى و كششى وجود ندارد. اماكسانيكه يعنى خداپرستان عاشق زياد ميشوند و گاه گاهى از روى ناچارى چند گپ و سخنى ميگويند و همه را در همان مضمون آگاه ساخته و بازيه خاموشى خود برميگردند.دستورخداوندبيست كه: آواز خودرا بلندنكند(هنگام مشوره و گفتگو) كه ناهنجارترين آواز آواز خران است.

درهنگام سخن زدن با ريفريب ونيرنگ چون گناه است، وضومى شكند و انسان به گناه كردن مشغول ميشود، حالا بايد از اين كردار و گفتار وفرو گذاشت (خطاى) خويش آدم بايدبشردم وعرق نمايد وتوبه نمايد؛ كه بازده بار توبه، به سخن آدم، بوى خوش همانندعطر گلاب به مامزد نيكيوتى (معاش)ميدهد.

يك تغافل مى كند، سركوبيى صدكوهسار

در سخن مى بايد از جا، در نيابد مرد را

(ستون دوم)

داکترهارون امیرزاده زوال تاجیکان را در سیاست کادری جهادسیم جست و جو باید کرد

صرف نظر از اینکه چه توطیۀ ازجانب ارگ در جریان است، که برخی وزیران تاجیک تباریکی بعدی دیگری باتحقیر برکنار میشوند، زوال تاجیکان را نه در سیاست کادری پشتونیسیم بلکه در سیاست کادری جهادسیم جستجو باید کرد. در ۱۵ سال اخیر پس از سقوط حکومت طالبان کشمکش قدرت میان تکنو کراتهای پشتونتبار و مجاهدین تاجیک تبار به اشکال مختلف ادامه یافت. در نتیجه این کشمکش تاجیکان بگونه دراماتیک از صحنه سیاست افغانستان کنار زده شدند.

پرشش اساسی اینست که چگونه مجاهدین مدعی با ریشه عمیق مذهبی و اجتماعی و سرشار از افتخارات جهاد در مقابل ابر قدرت شوروی وقت در برابر ۵ نفر تکنو کرات پیرو مکتب پشتونیسیم شکست خوردند؟ واقعیت اینست که جهاد مکتب تربیت کادر خردورز، تکنو کرات و علم مدیریت یک دولت و یا یک وزارتخانه نیست. مهمترین هدف جهاد افغانستان بر علیه اشغال شوروی سابق بیرون راندن قدرت خارجی از افغانستان از طریق جنگ بود. در فرجام پیروزی، مجاهد صرف یک کادر جنگجوی مجرب بود ولی فاقد تجربه رهبری اداره و منتظر از کادر لائیک ، تکنو کرات و دنیامدار وارد قدرت سیاسی شد.

شاید داکتر عبدالله، یونس قانونی، بسم الله خان، اسمعیل خان و هزاران تن دیگر مجاهدین ناب، با افتخار و شریف باشند، به درد جمعیت اسلامی افغانستان یا گروهی از مجاهد پروران و مومنان بخورند، ولی هرگز طوریکه تجربه نشان داد نمی توانند یک دولت، یک وزارت و یا یک قوم را از دست سیاستمداران و یاتخبگان پشتونیست بیرون بکشند. شاید در میان مجاهدین جمعیت اسلامی استثنائات وجود داشته باشند که هم در جبهه جهاد پیشتا بزوند وهم در جبهه سازندگی و اداره. اما با تاسف این یک عدۀ معدود از میان لشکری بزرگی از مجاهدان تاجیک تبار هستند.

پشتونهاچه مجاهد چه سکولار در ۱۵ سال اخیر از سراسر دنیا استعداد های فکری و کادر های خود را در محور ای های هژمونی پشتونیسیم متحد کردند و حتا برای بی کفایت ترین افراد شان امکانات فراهم کردند و از آنها شخصیت ساختند. هزاره هاو ازبیکها هم از پشتونها عقب نماندند.

اما تاجیکان ۱۵سال خویش را در جستجوی مجاهد از درون جمعیت اسلامی، پنجشیر، شمالی و یا بدخشان هدر دادند. حتا ماشاهد تقررر یا تربیت یک نفر کادر غیر جهادی درین مدت نیستیم. از بیرو فاجعه کنونی سقوط تاجیکان محصول نبوغ و یا دانش پشتونیسیم نیست، بلکه پیامد بی خردی، جهاد گرایی و محلگرایی تاجیکان است.

کادر های پشتون در حکومت وحدت ملی با صلاحیت و با برنامه کاری کنند، ولی مومنان جهادی تاجیک که صاحب ۵۰ فیصد قدرت در نتیجه توافق سیاسی حکومت وحدت ملی هستند با تملق، محافظه کاری وبی صلاحیتی برای تحکیم سلطه قبیله گرا ها خدمت میکنند. این فاجعه تنها در حکومت جریان ندارد در داخل پارلمان نیز جریان دارد. چنانچه وکیل پشتون در پارلمان باداعیه، اتحاد بر نامه عمل میکند اما وکیل تاجیک بابی اتفاقی، محلگرایی بایی برنامه گی در برابر پشتونیسیم شکست میخورد. چنانچه وزیر مالیهٔ فاسد و بی کفایت ابقا می شود، ولی وزیر خارجه باتمام کش وفش جهاد گری، رهبر جمعیت اسلامی و پسر رهبر شهید صلح با سر افکندگی از کار برکنار میشود.

تا زمانیکه تاجیکان وزرا، وکلا و کادر ها را در سنگر های جهاد سال های ۸۰، جمعیت اسلامی یا صرف در پنجشیر، شمالی و یا بدخشان جستجو کنند، هرگز روی رستگاری رانخواهند دید. کادر ها را باید در دانشگاهها، کانونهای علمی وفرهنگی در داخل یا خارج از کشور صرف نظر از پیشینه جهادی یا غیر جهادی، چپی و راستی، این منطقه و آن منطقه جستجو و تربیت کرد.

تمام اقوام افغانستان جهاد کردند و به جهاد ومجاهد خود افتخار میکنند ولی در سیاست دولت داری دانش، تجربه و باور به داعیه قومی حرف اول را در افغانستان امروزی می زند. اما در میان تاجیکان افتخارات جهادی حرف اول را می زند، دانش، خردورزی و داعیه نجات قومی از زیر سلطه فاشیسم ارزشهای بی معنا و کفر آلودی هستند. تا این طرز تفکر در میان تاجیکان حاکم باشد، فاشیسم همیشه پیروز است.

این گفتهٔ مشهور، برای نجبگان تاجیک مناسب به نظرمی رسد :

تا که این مکتب است و این ملا
حال طفلان خراب می بینم

(نقل از سایت جاودان)

کَلِمَ اللّٰه هَمْسَخَن

تاجیکان و فقدان قدرت گفتگو

تاجیکان در تاریخ هرچه که باشند و هر چه داشتند گذشتهٔ آنهاست. در حال حاضر به سخن پدرام «تاجیکان در این منطقه در وضعیت خوبی قرار ندارند «اگر وضعیت کنونی تاجیکستان (تاجیکستان به شدت در معرض درگیری قرار دارد) را در مدنظر داشته باشیم، نگرانی منطقه ای پدرام در باب تاجیکان مصداق پیدامی کند. اما، خرابی کار تاجیکان افغانستانی ناشی از فقدان قدرت گفتگوهای تاجیکانه است.

تاجیکان پیش از جهاد و مقاومت هم چنان مردمان پراکنده اندیش بودند؛ هیچ قومی همانند تاجیکان به لحاظ فکری و مذهبی متکثر نبوده نیستند. پس از جهاد در دوران مقاومت ظهور چهرهٔ تکرارناپذیر مسعود و شاید فشارهای جنگ زمینه ساز اتحاد نسبی تاجیکان شد. ترور مسعود در واقع شکستن زنجیر همبستگی تاجیکان بود؛ نبود مسعود زمینهٔ سروکله نمایی آدم هایی را فراهم آورد که به شدت از حقارت رنج می بردند. حقارت و جبن زدگی واداشت که بزرگ شدن رادر دامن دیگران از درجهٔ معامله جستجو کنند.

به باور من تاجیکان در حال حاضر بیشتر از هر چیز نیازمند گفتگو هایی تاجیکانه اند– که متأسفانه قدرت و شهامت گفتگو در میان خورده رهبران تاجیکتبار دیده نمی شود . (دنباله در ستون سوم)

نصیر احمد رازی

داستان های همسو با تصوف (۲۹)

فتوت : فتوت از صفات صوفیان خراسان به شمار میرفت، و رکن اصیل تصوف مییاشد. در حقیقت باید گفت اهل فتوت پیش از صوفیه بوده اند، که به تصوف گراییده اند. معنای فتوت آنست که پیوسته خلق را بر خود مقدم بداری و باجان ودل، بدون منت و چشمداشت پاداش، خدمتگزار آنان باشی.

ابوحفص گفت: «ز دمن فتوت آنست که انصاف بدهی وانصاف نطلبی»اینک داستانی را دربارهٔ فتوت از رسالهٔ فشریه یادآور میشویم مردی از حایان به مدینه یخت، چون برخاست پنداشت که همیان وی بدزدیده اند، زود بیرون آمد وامام جعفر صادق علیه السلام رادید. اندر وی آویخت وگفت همیان من تو بردی ! صادق گفت در آن چند بود؟ گفت هزار دینار، امام جعفر اورابه سرای خود برد ودو هزار دینار به وی داد. چون مرد به سرای آمد همیان در خانه بود. به نزد امام جعفر صادق آمد وهزار دینار باز آورد. امام جعفر صادق دینار هار انگرفت و گفت چیزی که از دست بدادیم باز نستانیم. مرد گفت که این کیست؟ گفتند: جعفر صادق !

عرفا و صوفیه اهل توحیدند : توحید بردو گونه است، نظری وحالی. توحید نظری ویژهٔ عرفاست و توحید حالی ویژهٔ صوفیه. عارف در شناخت حق از نیروی خرد مدد میگیرد، و صوفی بابای عشق وعصای خرد بسوی حق میرو، تاجایی میرسد که عصا را هم رها میکند. وی جز یادحق هر چیز دیگر را ازلد واندیشه بیرون میسازد، بحدی که خود رانیز از یاد می برد وبه او، او رامی نگرد. مغربی گوید: دیده ای وا کنم از توبه رویت نگرم— ز آن که شایستهٔ دیدار تو نبود نظرم ! در حقیقت عارف میداند و صوفی می بیند.

شیلی صوفیی معروف پیوسته الله میگفت. گفتند: چرا لاله الا الله نمی گویی؟ گفت غیر اورا نمی بینم که نفی کنم. صوفی وقتی میخواهد عشق خود را به وجود مطلق ابراز کند، به دونکتهٔ مهم توجه باید داشته باشد، نخست وجود مطلق را دردل واندیشهٔ خود جای دهد و همهٔ اوقات مراقب و متوجه ویادش باشد. در ثانی، برای اثبات عشق خود به آن وجود مطلق، به همهٔ موجودات که بر توی از حق دارند، عشق بورزد و به خلق خدا خدمت ومحبت کند. این کوشش اگر از روی صدق باشد موجبات نزدیکی صوفی رابه وجود مطلق فراهم می کند. پس وجه به یاد حق بودن و خدمت به خلق خدا در بیرون سرمایهٔ اصلی هر صوفی است که کم کم من و مای اورا ضعیف میسازد وسرانجام به فراموشی میرساند، و اینهمه کوشش بی ریا در نهایت به جلوهٔ نور وجود می انجامد. صوفی صافی آن رادر همهٔ کائنات با چشم دل شهود میکند، وبه او، او را مینگرد. بدیهی است که همه کار آسان وساده نیست، بنابراین توصیه میشود بجای ادعای درویشی و صوفی شدن، اعلام کنید که در مکتب تصوف ثبت نام کرده وتلاش میکنید به عنایت حق رهرو صادق این طریق باشید .

از هزاران اندکی زین صوفیه
باقیان در دولت می زیند (مولوی)
تو پنداری که رندی در خرابات
خراباتی شدن هیئات هیئات

این نه کعبه ست که بی پا وسر آیی به طواف
وین نه مسجد که در آن بی ادب آیی به خروش
این خرابات مغان ست و در آن مستانند
از دم صبح ازل تا به قیامت مدهوش
داستان : شفقت با همسایه

آورده اند که درویشی در همسایگی توانگری خانه داشت . روزی کودکی از خانهٔ توانگر به خانهٔ درویش آمد، دید که آن درویش با عیال واطفال خود طعام میخورد، آن کودک زمانی ایستاد و میل طعام داشت. کسی اورا مردمی نکرد و گریان گریان بازگشت وبه خانهٔ خود آمد. پدر ومادر از گریهٔ او متألّم شدند وسبب پرسیدند. گفت به خانهٔ همسایه رفتم وایشان طعام میخوردند مرا ندادند. پدرش فرمود تا طعام های گوناگون حاضر کردند، او چنانچه طریقهٔ کود کان بدخو باشد می گریست ومی گفت : «مرا از آن طعام که در خانهٔ همسایه میخورند می باید داد. «پدر در ماند وبه در خانهٔ همسایه آمد واو رابیرون طلبید وگفت: ای درویش، چرا باید که از تو به ما رنجی رسد؟ درویش گفت: حاشا که از من رنجی به شمارسد. توانگر گفت: رنجی از این بدتر چه باشد که پسر من به خانهٔ تو آید، تو با کسان خود طعام بخوری و اورا ندهی، تا گریه کنان باز گردد وحالا به هیچ چیز آرام ننیگیرد وطعام شما می طلبد. درویش زمانی سر در پیش افکند وگفت: ای خواجه ! در صمن این سری است، از من میرس که پردهٔ من دریده میشود. خواجه مبالغه کرد که سر خود باز گوی. گفت : بدان طعام که می خوردیم بر ما حلال بود وبر پسر شما حرام، نخواستیم که طعام حرام بدو دهیم .

خواجه گفت: سبحان الله، طعامی هست در شرع که بر یکی حلال باشد و بر دیگری حرام ؟ درویش گفت که در قرآن نخوانده ای که فسن اضطر فی مخصصه، هر که درماند به بیچارگی و تنگدستی، مُردار براو حلال است، و بر آنکه درمانده نباشد حرام ؟ بدان که سه روز بود که عیال واطفال من طعام نخورده بودند، وبه هیچ نوع چارهٔ آن نتوانستم کرد. امروز در فالان ویرانه دراز گوش میرده دیدم، قدری گوشت از وی بیریدم وآوردم وطعامی پختیم ومی خوردیم که کودک شمادر آمد. صورت حال این بود که به سمع شما رسید.

تو راشب به عیش وطرب می رود
چه دانی که برماچه شب می رود
خواجه که این سخن بشنید، بسیار بگریست وگفت: واویلا اگر حضرت خداوند تعالی در روز قیامت بامن عتاب کند که در همسایگی تو چنین صورتی بود وتو از حال همسایه بیخبر بودی، چه جواب دهم؟ پس دست درویش بگرفت وبه خانهٔ خود آورد و از نقد ومتاعی که داشت یک نیمه به وی داد. شبانخ حضرت رسالت — صلی الله علیه وآله وسلم— را در واقعه دید که او رامیگویند ای خواجه بدان شفقت که باهمسایه کردی، گناهانت آمرزیده شد ودر مال تو برکت پدید آید وفردا در بهشت همنشین من خواهی بود... (اخلاق محسنی)/ دنباله دارد .

سدنی، آسترالیا

پروفسرداکتر عبدالواسع لطیفی الکسندر یه، ورجینیا در انعکاس نامهٔ انجمن صلح ودموکراسی برای افغانستان به دونالد ترامپ

یقیناً مطالعین گرامی ترجمهٔ متن انگلیسی نامهٔ مورخ ۱۴ مارچ فوق الذکر رادر شمارهٔ گذشتهٔ جریدهٔ وزین امیدملاحظه فرموده اند. اخیراً هفتهٔ قبل به تاریخ ۳۰ اپریل، به آدرس ایمیل بنده (لطیفی، رئیس انجمن) ، مقالهٔ به زبان انگلیسی از سوی سفارت افغانستان در واشنگتن دی سی، ارسال شده که میتواند منحیت توضیحات روشنی دربرخی مطالب آن نامه بشمار آید. اینک ترجمهٔ فشردهٔ آن مضمون، که به مجلهٔ معروف (میلیتری تایمز) انتشار یافته، تقدیم میگردد :

گروه آینسس (داعش) احياناً در کنترل و تسلط بر کدام بخش وسیع داخل خاک افغانستان ناکام ماند، این گروه دهشت افکن به تحمیل صدمات قابل ذکر ادامه میدهد، بطور مثال با اجرای حملات مرگبار مغشوش کننده در کابل میخواهد یک جای پای برای ادامهٔ چنین حملات بدست آورد.

امریکا در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۱ عملیات جنگی رابه منظور تاکید و تضمین هدفی که منطقه دیگر هر گز به مقصد یک پناهگاه پرامن ترور یسم مورد استفاده قرار نگیرد، آغاز نمود. امروزان ماموریت نسبت به هروقت دیگر جنبهٔ حیاتی دارد. نقش ورول امریکا در برابر آغاز عملیات (داعش) در ولایت ننگرهار افغانستان وهمچنان مقابل بیست گروه از جملهٔ نود وهشت گروه های مشخص شدهٔ تروریست از نظر ایالات متحدهٔ امریکا، خیلی مهم وقاطع می باشد.

افغانستان وایالات متحدهٔ امریکا ضرورت به ادامهٔ ایستادگی و عملکرد در برابر گروه های تروریستی دارد. رئیس مرکز عملیاتی ایالات متحده پشتیبانی خود را به ازدیاد تعداد قوای امریکا در افغانستان اظهار نموده است، همچنین رئیس اجرات مربوط در افغانستان، جنرال جان نکلسن، درخواست مشابه را حین گزارشش در برابر کمیتهٔ امور قوای مسلح سنای امریکا ابراز نمود.

در ماه جولای ۲۰۱۶ گروه داعش عملیهٔ بمبگذاری انتحاری رادر کابل، که باعث کشته شدن هشتاد نفر شد، بعهدہ گرفت، همچنان یک عملیات انتحاری دیگر این گروه باعث کشته شدن بیست ودو نفر در ماه گذشته گردید. حملهٔ تازهٔ گروه مذکور بر یک شفاخانهٔ عسکری، یک نشانهٔ دهشت افگنی تکان دهنده بشمار می آید. درین عملیه جنگجویان دولت اسلامی بانام ولباس داکتری در برابر مؤظفین امنیت به حمله وجنگ پرداختند که چندین ساعت ادامه یافت وحلودسی نفر کشته وپنجاه نفر مجروح بجاکذاشت. (ارقام بعدی بیش از یک صد وچهل کشته و بیش از دوصد زخمی اعلام شد).

افغانستان یک ناحیهٔ مغلق و پیچیده ایست که عساکر افغان در برابر بیست گروه گوناگون تروریستان میجنگد، نبردمقابل چندین گروه دشمن باعث تقلیل تعداد عساکر، در حالیکه در میدان جنگ پیشقدم میباشند، شده است.

ناقدین میگویند که جنگ در افغانستان طولانی ترین جنگ در تاریخ ایالات متحدهٔ امریکا بشمار می آید، که هنوز هم ختم آن پدیدار به نظر نمی آید. درین جنگ هردو طرف افغانستان وامریکا خسارات زیاد خونینترین قوای بشری ودخا بر مالی را متحمل شده اند، و در سال گذشته قوای افغانی ضایعات رکورد داشت. با اینهمه پس از یک ونیم دهه، ترقیات ویشرفت هایی نیز در افغانستان بامشخصات ذیل صورت گرفته است :

– مساعی دموکراسی که در آن طبقهٔ زن ها از آزادی قابل ذکری برخوردار گردیدند،

– یک پدیدهٔ جامعهٔ مدنی و خاصتاً آزادی رسانه های خبری که قبلاً بدون همکاری ایالات متحدهٔ امریک ومتحدینش امکان پذیر نبود،

– یک تشکیل فعال قوای امنیتی که با ایستادگی ونبرد در برابر خشونتبار ترین ودهشتناکترین گروه های تروریسی عمل میکند، آنهم درمغلقترین مناطقی که در آنجاها کشورهای دیگر مانند روسیه، پاکستان وایران به مقابل منافع مشترک افغانستان وامریکا فعالیت میکنند.

قوای عسکری افغانستان در میدان جنگ برای جلوگیری از حملات، و کوبیدن طالبان، جهت ممانعت آنها از تبارز دوباره، نبرد رایش برده اند وموقعیتهایی بدست آورده اند، قوای هوایی افغانستان برای اولین بار در سال ۲۰۱۶ حملات هوایی رابدست گرفت، طیارات A-29 و جنگنده های MD-530، هلیکوپتر های مجهز با راکت های بیست ملی متری رامورد استفاده قرار دادند.

همان طوری که نکلسن در برابر کانگرس در ماه فبروری یاد کرد، بُن بست در افغانستان تنها بابلند رفتن ظرفیت تهاجمی، درهم شکستانده شده میتواند. نکلسن همچنان افزود که کلید ظرفیت عملیات تهاجمی قوای امنیتی افغانستان در عملیات قوای خاص وقوای هوایی آن قرار دارد.

قوای خاص و کوماندو های افغانستان حدود هفتاد درصد عملیات قوای نظامی افغانستان را در اطراف ولویات کشور در صف مقدم به پیش برده اند. قرار اظهارات نکلسن، تعداد هفت هزار قوای نیرو مند، هشتاد درصد عملیات خود را به طور مستقلانه به پیش برده است. /

(دنباله از ستون اول)

تاجیکان در میان خود و زیر سقف خانه هایشان حدیث تمدن وفرهنگ روایت می کنند مگر از یاد می برند که یکی از ویژگی های فرهنگ و تمدن بر ترقدرت گفتگو است.

اگر خورده رهبر های تاجیک بتوانند گفتگو هایی درونی راشکل بدهند از یک سو به تمدن بودن مهر صحت می گذارند واز سوی دیگر به تعبیر ریالیست ها «بلاس پاور» در سطح کشور شکل می دهند که بی آمد آن به سود دراز مدت جمعی تمام خواهد شد . (برگرفته از سایت جاودان)

استاد عبدالکریم نوآب

استاد سر آهنگ

بار اول من استادسر آهنگ رادر قهوه خانهٔ (سید) دیدم، قهوه خانه یی که بعداً به (پشتون) مسمأ شد، این قهوه خانه بین کوچهٔ اندرابی و پل باغ عمومی قرارداشت، روبروی مکتب عالی حبیبیه .

استاد سر آهنگ شبهای رمضان رادر آنجای خواند. معمولاً ازساعت هشت شب تا دوازدهٔ شب. مجلسی گرم داشت وشنوند گانش هم از چندتا مردم مؤقر وآرام بیشتر نبودند. در آنجا بامردی روبروшدم که در جوش جوانی بود، چهرهٔ صاف وروشن داشت، باچشمان تیزبین همهٔ محفل را زیرنظرداشت. موهای انبوه وتیرهٔ او برجوانی وزیبایی چهره اش افزوده بود، بسیارسنگین وبا وقارمی نمود، تازه ازسفرهنری وآموزشی، پس ازسالیان دراز به وطن برگشته بود.

کسانیکه داخل قهوه خانه می شدند، سلام می دادند که خوداستاد جواب سلام آنها را با اشارهٔ سر میداد. بعدها درمهمانخانه های دیگر، همه جا بدنبال استاد می گشتیم، این دیدارهای پی درپی الفت ومحبت واحترام مارا به استاد بیشتر می کرد، به حدی که گاهگاه دوری اورا تحمل ناپذیر می یافتیم، چرادر آن سن و سالی که تازه جوانان سرگرم بازی های روزانه بودند، ما بدنبال استاد می گشتیم که نه ازموسیقی وآهنگ هایش چیزی می فهمیدیم، و نه ازشعر وغزل هایش.

وقتی این چندسطر رامی نویسم، به یادحکایتی می افتم که اززبان مرحوم استاد محمديوسف قاسمی شنیده بودم، آن زنده یادحکایت می کرد که مرحوم پدرم استادقاسم، درحکومت ناپایدارامیرحبیب الله کلکانی، شبها درحضورامیر غزلخوانی میکرد، امیرهربار ازشنیدن غزل هاو آهنگهای مست وبانشاط او هیجان زده میشد ومیگفت: استاد من نه ازموسیقی توجیزی می فهمم ونه ازاشعاری که میخوانی، ولی با شنیدن خوانندهای نوموی برتن من راست می شود. افلاطون و نیچه راست گفته بودند که موسیقی بازوی ستبر وبخت مردان کاری را نرم می کند.

در چهارسالگی به کودکستانی که تازه افتتاح شده بود، شامل شدیم، در آنجا یک قسمت ازروز مابه ترانه خوانی میگذشت : زنده بادشاه، زنده باد قوم، سر بلند باد بیرق افغان... گویی از کودکی زبان ودهن ما رابستهٔ این خرافات و لاطایلات کرده بودند که بجزاز(شاه وقوم افغان) به چیزی دیگرنیندیشم. استاد غلام حسین پدراستادسر آهنگ، ماراآمادهٔ ترانه خوانی میکرد وانذک اندک، تاکت و سر وقواعدسیار ساده و ابتدایی رابه مامی آموخت. استاد بانواختن پیانو، دنیای کودکی مارا رنگی دیگرمیداد ولبریزشادی وسرورمیساخت که در شبها از اضطراب وتشویش روزانهٔ ما اندکی می کاست.

در آن آوان اگر فرصت دست میداد وهمسایهٔ ماصدای رادیوی خود را کمی بلند میکرد، به خوانندهای فلمی لثامنگیشکر ومحمدرفیع خوانندگان هندی گوش فرامی دادیم ولذت می بردیم . آنزمان آهنگ سازان ماهر وموسیقی دان درسینمای هند به کار آغاز کرده بودند، که (لثا) رابه شهرت رسانیدند و لثا آنها را. نوبانی چون نوشاد علی، مدن موهن، سی رام چند (آهنگسازفلم انارکلی)، اس دی برمن و غلام محمد (آهنگسار فلم پاکیزه) ودیگران که هر کدام آهنگهایی ازخود بجای گذاشتند که ماندگاراند وجاودانی، شعرای باذوق و با استعداد هندوستان این آهنگسازان رایاری میکردند تازیباترین آهنگهارا روی اشعارشان، درقالب راگ هاومقام هاوخیال های مختلف ترتیب دهند، و به اصطلاح قدمای ما(صوت بندند). هنوزنام بعضی از شعرای آنزمان رادر حافظه دارم : کیف عرفانی، کیفی اعظمی، قمر جلال آبادی، حسرت جییوری،مجروح سلطان پوری، حسرت موهانی، داغ دهلوی ودیگران، وهمین بزرگان به اثبات رسانیدند که «شعر وموسیقی ودیگرهنراهمه ایزارنده هدف، وهدف چیزی جزخلاقیت هنری نیست وهدف خلاقیت هنری نیزچیزی نیست جزساختن آینه برای روان انسان درطول تاریخ که هرکس تصویر خود را در آن تماشا کند.»

بااینهمه پیشینهٔ ذوقی که دست تقدیرمراهمه جابدنبال گمشده پی در دهلیز هستی سرگردان کرده بود، انتخاب استادسر آهنگ دشوار نمی نمود.

درسالهای بعد، مجالس ومحافل خصوصی دوستان وآشنایان به من فرصت داد تا با استاد سر آهنگ بیشترنشینم وباطرز نگرش او در موسیقی و ازخوشی ها و ناخوشی های زندگیش، از شکایت ها وحکایت های دوران کودکش دردیارغربت، در وطن مآلوفش، همه وهمه رالزبان شیرین بیان استاد بشنوم. خودحکایت میکرد که تازه نوشتن وخواندن رادر مکتب آموخته بودم که پدرمرا به دیارهند فرستاد. چندتامکتب موسیقی بود که استادان بنام ومشهوردر آن مکتبها سرگرم تعلیم وتربیهٔ شاگردان خودبودند، مرا به مکتب (پنیهال) که استادش عاشق علی خان بود، بردند. چندسالی عاشق علیخان راخدمت کردم، اما او بیشتر با شاگردان وآشنایان خودمشغول بودوبه غرب بچه پی خانمانی چون من اصلاً توجهی نداشت. این بنده گاهگاهی ازپس درآشپزخانه به تمرینهای سخت و دشوارروزانهٔ آنهاگوش میدادم وهرچه میشنیدم به حافظه میسپردم. بایدیاد آورشم که اندکی پیش ازاستادسر آهنگ، استادبری غلام علیخان باباردرش استادبرکت علیخان، که پدرخود (علی بخش خان) را از دست داده بودند، نزدعاشق علیخان به شاگردی نشستند، در آن هنگام، استاد بری غلام علیخان جوان بودوبه عاشق علیخان گفته بود که شاگردی واستادی رسم دیرین این سرزمین است که باید بجای آورد، وگرنه من از همهٔ شما بهترمیخوانم .گله وشکایت استادسر آهنگ هم این بود که میگفت: من ازعاشق علیخان هیچ نیاموخته ام، هرچه یاد گرفته ام از پدر خوداستادغلام حسین خان بوده است.

استاد پس ازسالهاتمرین وکثرت مطالعه ودقت درمکاتب مختلف موسیقی مروج آنزمان بجایی رسید که توانست شیوهٔ کاروسبک وطرز خاص خود را ایجاد کند که به هیچیک از مکاتب هندی شبیه نبود درحالیکه از همهٔ آن ها فیض برده بود، نه از (تان) های دیوانه وار ومالال آور



شادروان استاد محمدحسین سرآهنگ رحمه الله علیه

عاشق علیخان تقلیدکردونه از شیوهٔ خاص استادفیاض خان که برای بسیاری ازشنوندگان لذت و کیفیت نداشت.

او ازاستادان مشهورزمان خودش، استاد امیرخان رامی پسندید، واستاد بری غلام علیخان را – اگرچه استادچیزی دراین باره نمیگفت که: سبک عبارت ازطرزییان مافی الضمیراست، امادرعمل بهمین نظر بود.

(یوفن)راست گفته است که:«سبک اثرمستقیم شخصیت انسانی، بلکه عین نفس آدمی است، خاصه وقتی که این شیوه راخودابداع کند.»که درموسیقی نیزمانندهنرهای دیگر، این گفته صادق است.

شایدبتوانم به جرأت بگویم که امتیازاستاد ازدیگران، یکی هم این بود که او درساحهٔ پهناورموسیقی شرق، ازراگ و راگنی گرفته تا تمری و ترانه وغزل و آهنگهای محلی، همه رابا ذوق سرشاری که داشت، استادانه میخواند که از دیگراستادان شنیده نشده است.

ساختن آهنگهای بسیارزیبا، انتخاب اشعارعرفانی وبه حافظه سپردن بسیاری از غزلهای بیدل و واقف لاهوری وحافظ ودیگران، کارهیچ کس نیست، چرا که استعداد سرشارمیخواهد وذوق پرورده وآماده و تمرین وممارست مستمر و دایم وحافظهٔ قوی وبایدار، وقتی غزل مرحوم صوفی عشقری رادرجایی می خواند که گفته بود : سازمن ساز مستی آهنگ است/ ازدگرشنه ها مرا ننگ است – ته وبالا چومی شوم به دکان/ به گمانم که کوه سالنگ است، چون مقطع نداشت، بنده یک بیت به آن افزودم که: گرچه استاد درزمانه بسی ست/ لیک استاد ما سر آهنگ است. اگرگاهی آهنگهای دیگران رامیخواند، هزار مرتبه بهترازصاحب آهنگ می خواند.

از زبان استاد بارهاشنیده ام که درمجالس موسیقی هندوستان، آنجاکه لثا منگیشکر حاضر می بود، ازاستادمیخواست که یکی ازغزلهای خودش را از زبان وحجیرهٔ استاد بشنود .

راستی چرا استاد راقدر تنهیم وبه عزت واحترام دربرابرش سرخم نکنیم، ماکه سالها ازمجالس ومحافل این آزادمرد، که درحقیقت از جوانمردان کابل بود، کیفیت حیات ولذات زندگی راجشیده ایم، و از شنیدن آواز رسای وی، شبها وروزهای عمر را باخاطره های خوش و پرفیض مجالشش به آرامش خاطر به سربرده ایم .

(صوت طیب) دراصطلاح صوفیهٔ کرام، آوازخوش ونغمات روحبخش ودلنواز است، آنهاقول وغزل وترانه راهمه برای تهذیب نفس و تزکیهٔ باطن وحضور قلب وتوجه به حق، ضروری میدانستند ومی افزودند که صفای وقت، حضور قلب، جمعیت خاطر، احتراز ازاغیار، انزوا وحفظ ادب ازشرایط سماع است.

استادسر آهنگ به حضرت بیدل ارادت خاص داشت وبه کلامش عشق می ورزید ومیگفت: بجز کلام تو بیدل دگر کلام نباشد. اوخود غزلهای عرفانی بیدل رابا آهنگهایی که خودمیساخت، جاودانه ساخت.

در آنزمان کاش که میتوانستم نظراستاد را اندکی بسوی غزلهای عرشی حافظ و مولانا بکشانم، بخصوص غزلهای خداوند کاربلخ که بیشترین بهره را از موسیقی شعرگرفته است، وهیچ شاعری به اندازهٔ او ازموسیقی کلمات و موسیقی زبان جاوددان دری بهره نبرده است. به گفتهٔ یکی ازمحققان ادبی، «سهم عظیمی از غزلیات مولانا، محصول مجالس سماع است که او درحال پی خویشی ومستی سروده ودیگران آن راکتابت کرده اند.»

مولانا وحافظ و بیدل همه موسیقی زمان خود راآموخته بودند، و حتی جنگ و رباب راخوب می نواختند :

خشک چوبی، خشک سیمی، خشک پوست

از کجا می آید این آوای دوست

به تعبیرمولانا، موسیقی نمازعاشقانه است دربرابر نماز زاهدانه :

در دست همیشه مصحفم بود ، وزعشق گرفته ام چغانه

اندر دهنی که بود تسبیح ، شعر است و دو بیتی و ترانه

کسانی که آهنگ (خرابات) رادرمجالس از حجیرهٔ استاد شنیده اند، خوب به یاد دارند که استاد پیش از آنکه به خواندن آغاز کند، خود را جایجا می کرد وباشور و مستی، اهل مجلس را نیز مست می کرد و اخلاص و ارادت خود را در برابر اهل خرابات نشان می داد، و ادای دین میکرد

باده ازما مست شد، نی ما از او
قالب ازما هست شد، نی ما از او
گوینده مست، خواننده مست، شنونده مست هست !
به گمانم کسی که گفته: شعر ازدرون موسیقی برجوشیده وکمال خود را دربابزگشت به سرمنزل نخستین خویش میجوید، بایدبه این گفتهٔ فیلسوف بزرگ اسپینوزا نظرداشته باشد که گفته است: «موسیقی آن

حرکت و کوشش وسرگردانی ابدی اراده را نشان می دهد که آخرالامر به سوی خودبرمیگردد و کوشش را ازسرمیگیرد. »به همین جهت اثرموسیقی از هنرهای دیگر نافذتر وقویتراست، زیرا هنرهای دیگر باسایهٔ اشیاء سروکاردارند وموسیقی باخود اشیاء .

سماع آرام جان زندگان است کسی داند که او راجان جان است
سماع آنجابکن کانعاجروسی ست نه درماتم که آن جای فغان است
کسانی را که روشن سوی قبله ست سماع این جهان و آن جهان است
خصوصاًحلقهٔ کاندر سماع اند همی گردند وکعبه درمیان است
چون سخن برسرغزل است، ذکر این نکته حتمی است که چگونه غزل راباید انتخاب کنیم، این نکته بیشتر متوجه غزلخوانان است که باید بدانند غزل درچه هوایی است، بهاریه، خزانیه، شاد ومست است یا تراژیک، آنگاه در کدام مقام باید روی آن نغمه ساخت. دقیقتر از همه باید غزلهایی انتخاب شود که در ردیف باز سروده شده است.

به تعبیرنحویان از مصؤتهای بلند وبابه گفتهٔ دستورنویسان، از حروف صدادار، تا فضای غزل بازباشد وخواننده بتواند باآرامی در ادای تلفظ حروف کلمات بندشی نبیند و حروف آخر غزل را هر قدر که بتواند امتداد دهد، مصوت های بلند (الف، واو، یا، ای). وگرنه حروفی هستند درفارسی مانند:(د، ر، ز، س، ش، ن، و م) که بسته اند وامتداد نمی یابند.

این نکته در بین غزل خوانان ما هرگز مراعات نشده وکسی هم به آن توجه نکرده است، مگر آهنگسازان هندوستان و شاعران آن دیار. آن گاه می آید خواندن درست اشعار بخصوص غزل بیدل و حافظ ومولانا. بر حسب تصادف از یکی ازغزل خوانان شنیدم که بیستی ازغزل معروف واقف لاهوری رامی خواند، غزل :

خاک ره تو همرهٔ بادصبا رسید چشم مرا زغیب عجب تو تیا رسید

بیت غزل : شکر تو ای بهارچمن چو ادا کنم

گل از تو برگ یافت، به بلبل صدا رسید
درخواندن این بیت سه اشتباه شنیده میشود: بهارچمن، (بهار به چمن اضافه شده، صورت درست: شکر تو ای بهار، چمن، چون اداکنم ! که صورت درست: (چون ادا کند) است. – به بلبل صدا رسید، که صورت درست: (به بلبل نوا رسید) است. بیچاره فکر کرده که (صدا) بهتر از(نوا) است، درحالیکه واقف (برگ) را با (نوا) قرینه ساخته، در تداول برگ و نوا، مستعمل است. (برگ) همان گیاه معروف است ومعانی دیگرش: زاد و توش و توان و دستگاه و همچنان میل و آرزو و هوس و انگیزه و رغبت، ازمعانی دیگرش است: که باکس دیگرم نیست برگ گفت و شنید یا شنود . همچنان به معنای آهنگ، لحن، آواز، صوت، معیشت، روزی، ساز و برگ ومقام دوم از دوازده مقام اصلی موسیقی خراسانی است، که (صدا) راهم باخود دارد.

مشکل بزرگ استادسر آهنگ آن بود که درتمام عمرش در دور و برش نوازندگان خوب نداشت تا باخاطر آرام غزلسرایی کندو یاجیزی بالاتر از آن پیکش کند. نه طبله نوازخوب، نه سارنگ نواز خوب .

بار ها از زبان استاد شنیده بودم که می گفت: آنچه را که در هندوستان می خوانم، در وطن خود خوانده نمی توانم. نمی خواست بگوید چرا ؟ آیا شنوندگان استاد در هند بیشتر خود موسیقی دان بودند یاصاحب ذوق عالی که سخت به استاد به دیدهٔ احترام می نگرستند، یا نوازندگان استاد باوی به نواختن همراهی می کردند ؟ راستش هم شنوندگان با ذوق بودند و هم نوازندگانش همه استاد مسلم قلمرو موسیقی بودند.

رنج واندوه استاد بیش از آن بود که دراین نامه به تحریرآید، شبی از شبها با چندتا ازدوستان نشسته بودیم که استاد لب به سخن گشود، و به گله وشکایت آغاز کرد. بسیار جدی وعصبانی به نظرمیرسید، چه شنیده بود که به (خانم مهوش) هم لقب (استادی) داده بودند. استادمیدانست که این پیشنهاد از کجا شده بود – از مردمانی که سال هاموسیقی شنیده بودند، ولی متأسفانه از موسیقی ومقام و ارزش والای آن چیزی نمی دانستند.

انتقادات استاد در آن شب سراسر بجا بود وحق هم داشت که بگوید و بنالد. دوستان باهزار زبان می کوشیدند تا استادانذکی آرام کنند و تسلی دهند که امروز دراین ملک پی در و دربان، که همه بنیادهای فرهنگی نابود شده است، موسیقی یکی از آنهاست.

هیچ کس در این جا استحقاق (استاد شدن) را نداشت، چه رسد به خانم مهوش، وانگهی دیگران چه؟ خانم شها، خانم ژیلا، خانم سلما، هریک به شیوهٔ خاص خود می خوانند و هیچ کمی از خانم مهوش نداشتند و این ذوق شنوندگان بود که چه کسی را انتخاب می کنند و می شنوند .

گذشته ازاینهمه نارسایی ها که استاد دروطن با آنها مواجه بود، دنیای استاد، دنیای پریشانی وتنگدستی وخانه به دوشی بود، القابی چون (سرتاج موسیقی، بابای موسیقی وکوه موسیقی) که از آنجاو اینجا می شنیدیم، برای تسلی خاطر ما خوب است، ولی این القاب طویل و عریض نه درزندگی استاد بکارش آمد ونه پس ازمرگش. درسراسر این ملت، یک جوانمرد قدردان پیدانشد که دست استاد رابگیرد یا پس از مرگش، به خانواده اش کمک کند، که درسراسر هندوستان نزدیک به گدایی بودند.

اگر از استادمی پرسیدی، درمورداین بیدردان، حتماً این بیت محتشم کاشی را نتار آنان میکرد : خدا بگیردشان زآنکه چارهٔ دل ما به یک نگاه نگردند، می توانستند !

وآنگهی زیرلب زمزمه می کرد :

هزار سال بیاید که تا به باغ هنر

ز شاخ دانش چو من گلی به بار آید !

باعرض حرمت ، نوآب، نوزدهم اپریل سال دو هزار و هفدهٔ میلادی ./

انجنیر عبدالصبور فروزان

توليز يون ژوندون

مظهر تعصب زبانی و قومگرایی درافغانستان

دربخش قبلی مقاله متذکر شده بودیم که دولتمندان محمدزایی برای تطبیق پلان تفرقه انگیز و ظالمانهٔ شان، دوتن ازاشخاص متعصب و قبیله گرا رادرصفحات شمال کشور(قطن زمین)گماشتند، یکی محمدگل مومند بیحت رئیس تنظیمهٔ شمال، ودیگری شیرخان خروتی بیحت حاکم بغلان، وهردوی شان یک وظیفه داشتند: غصب زمین های مردم بومی آن دیار، یعنی ازبکها، تاجیکها وترکمنها، واعطای آنها به مردمان کوچی الاصل وپشتوهای سرحدی وقبایلی. ولی شیوهٔ کار ایندو ازهم متفاوت بود، طوریکه شیرخان خروتی باتزویر ومکر هزاران جریب زمین درجه اول زراعتی قندز وبغلان را ازاصحابان اصلی شان گرفت ویابه بهانهٔ زمینهای لامالک (بی صاحب) غصب کرد وبه پشتوهای سرحدی و کوچی تسلیم کرد. این پشتوهای کوچی و سرحدی هیچ علاقهٔ برای داشتن زمین نداشتند، وزراعت کردن نمی دانستند، وزندگی کوچی وقبایلی خودرا هزاران باریبشتراز داشتن زمین وزراعت آن دوست داشتند.

شاهدان عینی میگویندشیرخان خروت، این پشتونهارالت وکوب میکرد وتازیانه میزد تاحاضربه گرفتن زمینهای غصبی شوند، اما مردم اصیل وبومی آن مناطق راکه اکثر ازبکها، تاجیکهاوترکمنهابودند، مجبورساخت تاجای وجایداد وزمین وباغ خودرا رهاکنند وبه دامنه های کوهها وتپه هامسکن گزین شوند، وتناحق داشتن زمینهای للمسی را داشتند .

امامحمدگل مومندشیوهٔ ظلم واستبداد راییشه کرده بود، بزرگان و سران مردم بومی رادرصفحات شمال کشوره بهانه های مختلف به قتل رساند، مردم آندیار راسرکوب کردوزمینهای زراعتی، باغها، تاکستانهاحتی خانه وجایدادهای آنهاربه زوروظلم گرفته به پشتوهای ناقل قبایلی، که اکثرشان ازماورای خط دیورندبودند، تسلیم کرد. آتهایی راکه دربرابراین ظلم واستبداد ایستادگی میکردند گشت و کسانیکه به دفاع از زمینهاوخانه های شان برآمده بودند، درتنهٔ درختان بسته پاها ودستهای شانرا قطع میکرد و اجساد پاره پاره وخون آلود آنهارا درچاههاو کاریزها می انداخت .

درزمان حکمروایی اوظلم واستبدادی که درتاریخ بشریت نظیرنداشت در سراسرشمال کشورحکفرما بود. اواشخاص قبایلی וכچی راکه از سرحدات جنوبی بودند، وکمترآنها پشتوهای مناطق لغمان، وردک ومیدان بودند، زمین میداد ومسلح میساخت ودراکترمواردزمینها وباغ های مردم بومی راغصب وبه این پشتوهای سرحدی وکوچی که به زراعت وباغداری آشنایی نداشتند، تسلیم میکرد، وخودصاحبان اصلی زمین وباغ هارا لت وکوب مینمود ومجبور میساخت تادهقانی آن شخص پشتون راکه زمین اوراغصب کرده، نمایند. حتی آن مردم را باجبر وزورمجبور میساخت تاآن پشتونهایی راکه زمینهای شانرا غصب کرده اند، درخانه های خودجاداده، نان وغذابهندند، تا زمانیکه زمینهابه حاصل برسند، وبعدآن پشتونها آن زمینها راباحصل آنها صاحب میشدند. دربسیاری ازموارد اگر گاو یاحیوانات دیگر برای قلبه کردن نمیبود، قلبه وماله رابرشانه های صاحب اصلی زمین انداخته اورا بالت وکوب مجبورمیساخت که زمین خود را قلبه کرد وبعبده آن پشتون ناقل تسلیم نماید، ودهقانی ونو کری آن پشتون غاصب را نماید !

زمانیکه شاگردصفهیی ابتدایی مکتب بودم، درساعت زبان فارسی ما نوبتم رسید که باید چیزی از کتاب فارسی مافرائت کنم، وازتصادف آن بخش حکایتی بودزیرعنوان «باغبان پیر» صنف همه خاموش بود وهوا کمی گرم، شروع به خوانش کردم : باغبان پیری مریض شد دانست که زمان مرگش نزدیک است، پسران خودرا نزدخود خواست... وقتی این حکایت راقرائت میکردم، از زیرچشم بسوی معلم صاحب نگاه مینمودم تارضایت اورا دربارهٔ قرائتم بدانم. دیدم که اشک در رخسارههای سرازیر میشود. وقتی قرائتم خلاص شد، دستمالش را ازجیب بالای کرتی کشید واشکهای خودرا پاک کرد تاشاگردان ندانند که اوگریه کرده است، وگفت : «آفرین فرزندم خوب قرائت کردی، شادباش به این قرائت.»

این معلم ما که مردنیک سیرت وفرشته خویی بودو تقریباً ریشش سفید هم شده بود، از اهل ده خدادا کابل بود، وازسرو وضعش معلوم میشد که بسیار غریب هم بود، همه شاگردان مکتب اورادوست داشتند. من هنوز کوچک بودم وعلت گریهٔ معلم صاحب رانی دانستم، وهم از احترام زیادی که با او داشتم، جرئت نداشتم علت گریه اش را بیرسم. این صحنهٔ گریهٔ معلم صاحب همیشه درپیش چشمانم بود، بخصوص درساعت زبان فارسی ما که معلم صاحب به صنف می آمد، آن خاطره مرا بیشتر آزار میداد ودلم بسیارخواست علت گریهٔ معلم صاحب رابدانم. ساعتها وروزهابه آن می اندیشیدم ولی به کسی ازآن چیزی نمی گفتم، حتی به پدرومادرم .

یک روز موقع تفریح بود، معلم صاحب رادیدم که زیردرختی نشستہ نزدیکش رفتم وسلام دادم . معلم صاحب محبت کردواجازه داددر درازجوکی که نشستہ بود، من هم بنشینم. باخودگفت وقت خوب است بیا که ازش سئوال کنم که جرادرآنروز گریه کرد، ولی احترام خاصی که به آن بزرگوار که چون پدربرایما بود ودوستش داشتم، آن جرئت را ازمن گرفته بود. بازبالای خود فشارآوردم وباخودگفتم سئوالت رابگو که وقتش است! تپش دلم سریعترشد، بازباخودگفتم سئوالت رابگو که وقتش است، یک دل راصددل کرده وبدون ازدست دادن وقت، گفتم معلم صاحب اجازه میدهیدیک سئوال کنم؟ با لحن مهربانانه گفست: فرزندم بگوسئوال چیست؟ گفتم معلم صاحب، درآن روزی که من حکایت باغبان پیر راقرائت کردم، شما چراگریه میکردید؟

معلم صاحب آهی کشید ولحظهٔ خاموش ماند وسرخودرابادستهایش محکم گرفته به زمین عمیق عمیق مینگریست وچشمانش ازکاسه بیرون شده بود، چینهایی بیشتر درپیشانی اش ظاهرشد که حکایه از غم واندوهی میکرد که سالیان درسال دردش بود وآزارش میداد. من که این حالت معلم رادیدم، سخت ترسیدم وباخودگفتم: صبور کارخوبی نکردی معلم صاحب بیچاره راجگرخون ساختی، حتما چیزتلخی به یادش آمد .

معلم صاحب بعدازلحظهٔ سرخودرا بلند کرد ودستهای خود راروی زانو

هایش طوری محکم گرفت که گویی میخواست غیض وخشم خودرا کنترل وغم وغصهٔ خودرا ازشینه بیرون کند. درحالیکه چشمانش را به دوردستها دوخته بود، گفت: «فرزندم، درآنروزخوب قرائت کردی ومرابه یادروزگاری انداختی که درقطن معلم بودم و در نزدیک مکتب ما باغی بود که هرروز ازکنارآن میگذاشتم، ومردم دهقان پیری رامیدیدم که ریشش سفید وکمرش خمیده بود، زمینهای باغ را شخم میزد، کردها راآبیاری میکرد ودرختان باغ راغمخورشی مینمود، ودرگرمای تموز درزیرآفتاب سوزان ییل میزد وکاری می کرد. همیشه از سروروش عرق جاری بود که گاهگاه باشف لنگی کرباسینش آنراپاک میکرد. وقتی راه میرفت می لنگید ومعلوم میشد میشد که یک پایش توان رفتن رانداشت. درباغ یک صفةٔ کلانی بود که درخت کلان چهارمغز بالایش سایهٔ سردی می انداخت. درآنجا یک چهارپایی هم بود وهمیشه وقتی من ازکنارباغ عبور میکردم، شخص تنومندی را که معلوم میشدنسبت به مرد دهقان، ساله جوانتر است، گاه بالای چهارپایی خواب وگاه نشستہ می دیدم، که باسگ بزرگی که درکنارچهارپایی درازکشیده بود، بازی میکرد . همواره دلم برای آن مرد ریش سفیددهقان میسوخت که تنها ییل میزند وهمیش درآفتاب سوزان کار میکند. دلم بسیار می خواست بااو صحبت کنم وبدانم که چه باعث شده که درآن پیری و ریش سفیدی آتقدر کارمیکند وزحمت میکشد، همیشه کاربرد مشقت میکرد، تنها کار می کرد و مددگار وهمکاری نداشت.

یک روزبه اونزدیک شدم، سلام دادم وگفتم: پدر توبسیار کارمیکنی، گرمی سوزان است وخودت ریش سفیدشده ای، آخرچرا بسرت راکه برآن چهار پایی زیرسایهٔ سرد درخت خوابیده، نمیگویی که با تو کمک نماید، نام خدا تنومند وباشیمه هم معلوم میشود. من هرروز ترا می بینم که کارمیکنی واو بی غیرتها واری برچهارپایی دراز کشید ! وتو بااین ریش سفیدی هرروز زمین را شخم میزنی، آبیاری میکنی و غم درختان رامیخوری، همه رابه تنهایی در زیراین آفتاب سوزان می کنی، واو برچارپایی زیرسایهٔ سرد خوابیده، آخریچه به چه دردانسان میخورد، اگرهمدستی نکند، آخر اگراینطور اورا بگذاری بیغیرت و بی همت میشود، مفتخور نساظ !

گفتم باغ ازخودت است ؟ وقتی اینرا پرسیدم ییل رابه زمین گور کرد وقدراست ایستاد ودستهای خودرا به کمرخودگرفت وگفت: قصهٔ من دراز وغم من بسیاراست! گفتم قصه ازچه قراراست وچراغم میخوری؟ گفست: من مالک این باغ بودم وباخون دل نه تنهامن بلکه همهٔ آل وعیالم کار کردیم تاباغ شد وزمین زمین. آن درختانی را که می بینی، نهالهای کوچک بودند وخود با همین دستان خود وبآبله های دست آنهارا نشاندم، حالا نام خدا درختهای بزرگ شده اندو حاصل بسیارمیدهند. ولی اکنون مال این باغ واین زمین همان شخصی است که بالای چهارپایی لم میدهد ومن دهقانش هستم وبرایش مزدوری میکنم. گفتن همه اش رابه اوفرورختی، پس پولش راجه کردی؟ گفست نفروختم، ازنزدم بزورگرفتند وبه او دادند. چشمانش پراز اشک شده و آوازش شکست وادامه داد: وقتی فریادوفغان کردم که بخاطر خدا مال وزمین مرا نگیرید که به خون دل وبآبله های کف دست آنها راآباد کرده ام، به لحاظ خدا به من وفاایلم این ظلم رانکنید، آنها نه تنها ازنام خدا نترسیدند، بلکه مرازیرلت وکوب گرفتند وبگانه پسرَم را که هنوز ریش وبروت نکشیده، به آن درخت ازپای آویزان کردندوبه جرم آنکه او غلجایی هارا باسنگ زده، به اندازهٔ چوبکاری کردند که فریادش همهٔ قریه راگرفته بود، ازدبندش خون میریخت و سرش پاره شده بود، وحالا شل (فلج) شده، چیزی نمی خورد واز حرف زدن هم مانده، همیشه گریه میکند، چپچ میزند ودیوانگی می کند، گر چه حالا جوانک شده، ولی از کار افتیده است، مراهم به اندازهٔ لت وکوب وقچیچ کاری کردند که ازحال بیحال شدم ودیگر به جان خود نفهمیدم، ولی همینقدرمی فهمیدم که هرقدری که مرا لت وکوب کردند، اشک ازچشمانم نریخت ویرای مامردم تر کمَن وازبک اگرزیر لت وکوب وشکنجه گریه کنیم، بیغیرتی است ! وقتی به هوش آمدم، درهمین جویچه افتیده بودم، دردسختی دربندپای چپم احساس میکردم. چندنفر غلجایی درآن کنج باغ بگومگوداشتند، وقتی مرا دیدند که شور میخورم، دویده دویده آمدند ومرا ازجوچه کشیدند، فکرمیکردند که من درآنجا مرده ام. دردزیاداشتم فکر می کردم که پای ازمن نیست واز بجلک پایین حرکت نداشتم. کش کرده کش کرده مرا به طویله بردند، در دروازهٔ آن قفل کلانی انداخته بودند، آواز گریه ودیوانگی پسرَم ازداخل طویله شنیده میشد، وقتی دروازه راباز کردند، زن و پسرَم هردو درکنج طویله درتاریکی نشستہ بودند، مرا هم داخل طویله انداخته دروازهٔ آنرا قفل کردند.چندروزی گذشت، دردپایم کم شد ولی بیخی خوب نشده بود که آمدند ومرا از طویله کشیدندو گفتند که امررئیس صاحب تنظیمه است که بخاطری ادبی که دربرابرما (پشتوها) کردی، ازصبح تاشام در اینجا کار میکنی.

ازهمانروز به بعدهرروزازصبح تاشام درهمین زمینها ییل میزنم وکار میکنم و شام بهمان طویله میروم واز طرف شب دروازهٔ طویله راز بیرون به روی ما قفل میکنند. ببینم که خداوندچه وقت برمارحم وروشنی میکند وازین ظلم مارا خلاص میسازد، البته رضای خداوندهمین است، بهرحالش شکر اورا میکنم!

معلم صاحب وقتی این قصه رامیگفتند گلویش رایغض میگرفت، آهسته آهسته اشک میریخت. من هم چشمانم ازآغاز تاانجام این داستان غم انگیز از اشک پربود وغم وغصهٔ آن دهقان پیر درسینه ام بیشتر ویشتر میشد. وقتی این داستان دردناک پایان یافت، معلم صاحب گفت: فرزندم، هوشدار که این قصه به کسی نگویی که مرابندی میکنند ! گفتم معلم صاحب به چشم، به هیچ کس نمیگویم خدانکند که شمانبندی شوید. چشمان هردوی مااشک پربود و گفت فرزندم بروصنف که غیرحاضر نشوی، وخودش عقب من به صنف آمد.

این معلم فرشته خو ونیک سیرت که متأسفانه نامش فراموشم شده، از اهالی ده خداداد کابل بود، یک بایسکل کهنه داشت، رنگ دریشی اش

راآفتاب زایل ساخته بود، کلاه پوست قره قل که گوشه هایش شاریده بودهمیشه در سرمیگذاشت، یک بکس چرمی کهنه داشت که همیشه یک توتِه نان خشک درآن بود، ودرساعت تفریح آنرامیخورد وهمین نان چاشتش بود. سروروش همیشه پریشان بود ولی نورخاصی ازیمانداری، منانت واستواری درسیمایش دیده میشدوهمیشه به مانصیحت میکرد که صادق ومتین وباهمت بلندباشید.

ازین قصهٔ غم انگیزسالها گذشته است، وممکن آن معلم فرشته خو وآن پیر مرد مظلوم به رحمت خداوند(ج) پیوسته باشند که رحمت خداوندنصیب شان باد، ولی غم واندوه آن هنوزدرسینهٔ من مثل همان روززنده است، واشکهای آن معلم مهربان ونیکوسیرت همیشه پیش چشمانم است. وقتی کوچک بودم، چندبارمیخواستم این قصه رابه پدر یامادرم که همیشه عادتم بود که هرچی که میبود برایشان میگفتم، بگویم اما هربار که زبان به گفتن آن بازمیکردم، آواز معلم صاحب به گوشم طنین می انداخت که میگفت: فرزند هوشدار که این قصه به کس نگویی که مرا بندی میکنند ! وهربار ازگفتن این داستان غم انگیز منصرف میشدم وبخودمیگفتم که هرگزنمیخواهم معلم صاحب که انسان نیک ومهربان است، بندی شود.

آن هنگام جوش سلطنت ظاهرشاه بود که خود وخانواده اش مصروف عیاشی بودند، وملت به فقر وفاقه بسرمیردند. ولی حالا که به فضل و عنایت خداوند (ج) آن فضای اختناق سلطنت نادر وظاهر دواوود از سرملت دورشده، وخود آن جباران تاریخ ومزدوران اجنبی به گور تنگ وتاریخ دفن شده اند، خواستم این قصه رابعدازپنجاه سال ازشینه کشیده وبا شماخوانندگان عزیزدرمیان گذارم، که چه ظالمانی درین کشورحکمرانی کردند وجه ظلم وبیادادی دراین سرزمین جاری بود وجه انسانهای دون همتی بودند که همین اکنون که همین اکنون است، راه ورسم آن جباران وقاتلان راتقیب میکنند، ودرصدد احیاء رسم وآیین ظلم وستم هستند، که به یقین به این آرزوی شوم نمی رسند، وملت ومردم مادیرگرفرب دغا ونیرنگ آتهاراهرگزنمیخورند.

به امیدآن که آن معلم بزرگوار ونیکو سیرتم، این شاگردحقیرش را یخشیده باشد که آنچه راگفته بود که «فرزندعزیم این قصه رابه کسی نگویی که مرا بندی می کنند» به شماخوانندگان عزیزامید گفتم، دیگرچ ارهٔ نبود ومن آنرا بیشترازین درسینه ام نگهداشته نمی توانستم. روح آن معلم گرامی وآن دهقان پیرمظلوم بیگناه شادباد. نفرین بی پایان برظالمان وبه آتهاییکه هم اکنون راه ورسم آن ظالمان راتقیب مینمایند ودرصدد احیای آن آیین ظلم استبداد اند.

داوود ماننداسلاف خود ازداعیهٔ تفوق جویی یک قوم براقوام دیگر کشور دفاع میکردودرین راه هرآنچه که برایش میسربود، انجام داد. او برعلاوهٔ این خاصیت قوم پرستی وتعصب زبانی وقومی، خیال واهی پشتونستان رانیز درسر میپوراند. درتطبیق پلان جابجاسازی جبری پشتونها درصفحات شمال ازهمه بیشترتلاس میکرد. دردوران حکمروایی خود تعدادیشمارپشتوهای قبایلی رابه شمال فرستاد و فرمان دادکه هرکی ازمردمان بومی قطغن، که شامل تخار، بدخشان، فاریاب، بلخ و بغلان وقندز میشد، اگردوخانه داشته باشد بایدیک خانهٔ شان به پشتوهای ناقل داده شود، اگردوباغ داشته باشند، یک باغ شان به پشتوهای ناقل داده شود، وزمینهای شان دربین مردم قبایل تقسیم شود. این پلان داوود با زور وظلم وگلولهٔ تفنگ ونوک برچه تطبیق شد، وتعدادعظیمی ازمردم بومی قطغن زمین اعم ازازبک و ترکمنهاوتاجیکها، باغ وزمین وخانهٔ خودرا ازدست دادند وآواره وبی خانمان شدند. عدهٔ ازین اشخاص به گمان اینکه دولتی است وعدالتی، وباغ وخانه وزمین شان را که غصب شده، دوباره برایشان میدهند، وعدالت تامین وحق به حقدارمیرسد، به مقام صدارت آنزمان که داوود بود، ومانند کاکایش شاه محمود، مطلق العنان امرونی میگرد،هر وقت اگردلش میخواست، هرکی را که خواسته بود مجازات ومکافات می کرد، عریضه کردند که زمینهاوخانه های شخصی مارابه زور وجبر از ما گرفته اند ودرحق ماظلم شده، امیدواریم افرمرمایید تا دوباره به ما مسترد گردد، داوود که خودمتصدی پلان غصب زمین وباغ وخانه های ترکمنها، ازبکها وتاجیکها، وتسلیم کردن آتهابه پشتوهای قبایلی وسرحدی بود، دریای عریضه باخط سرخ نوشت: «هیچ کسی حق ندارد که ادعای این عارض رابشنوند »این امراراداد که آن مردم بیچاره را که جای وجایدادشان غصب شده بود، ما یوس ساخت.

اکثردانشمندان واهل خبرهٔ وطن دیدند، زمانیکه شهیداستادبرهان الدین ربانی رئیس جمهورافغانستان شد، مردم بومی نقاط مختلف شمال اعم از بدخشان، تخار، فاریاب، قندز، بغلان وبلخ که زمینها، باغها وخانه هایشان به امر داوود به زورازنزدشان گرفته شده بود، به کابل نزد استادآمدند وعریضه کردند که درزمانیکه داوود سرقدرت بود، برآنهاظلم شده وزمین، خانه وباغ شانرا که قبالةٔ آتهارابدست دارند، به زور وظلم غصب شده به پشتوهای ناقل سرحدی و کوچی تسلیم داده بودند. وجون آن رژیَم زور وظلم وستم بود، کسی به داد شان نرسید، واکنون که دولت اسلامی و رئیس جمهوریک مردعالم دین است واز احکام قرآن خداوند باخبراست، به داد مابرسد وزمین وباغ وخانهٔ مارا به ما برگرداند. شادروان شهید استادبرهان الدین ربانی هیئت عالیرتبهٔ ازوزارت عدلیه وسایرموسسات ذیدخل تعیین کردتا مسأله را بررسی کند. این هیئت بعدازتحقیقات دقیق دریافت که قباله های دست داشتهٔ آن مردم درست وقانونی بود ودرکنده های اصلی در دفاترآن ولایات به نام عارضین درج است. استادربانی (رح) فرمان قاطع داد که آنعده اززمینها، خانه هاوباغهای مردم که قباله در دست دارند وازنزدشان گرفته شده بود، دوباره به آتهاتسلیم شود، ومقامات دولتی ازیهیچگونه همکاری درمورد دریغ ننمایند.

بدین ترتیب هزارهارجریب زمین، هزاران خانه وباغ درزمان حکومت استاد شهید به صاحبان اصلی داده شد. ولی درزمان کُرزی آن پشتوهای قبایلی که اکثر به پاکستان رفته بودند، دوباره آمده به کُرزی عریضه کردندتازمینهاوباغهاوخانه های مذکورازنزدصاحبان اصلی (صفحهٔ هشتم)

عبدالحمید محتاط
“نافرجامی سفر نجیب الله به پاکستان!”
بعد از انکشافات سریع اوضاع سیاسی نظامی در شمال،داکترنجیب فوراًجهت خود راتغییردادوبه این عقیده رسید که به پاکستان سفر نماید. البته سازماندهی سفر به همکاری رهبران متنفذ قبایل ماورای سرحد و خاد صورت گرفت و قرار بود در اوایل اپریل عملی شود.
داکترنجیب سعی داشت درسفرقریب الوقوع، غلام اسحاق خان رئیس جمهورپاکستان ونوازشریف،صدراعظم آن کشور را ملاقات کند. در ترکیب هیئت عبدالوکیل وزیرخارجه، غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی و محمداسحاق توخی دستیار رئیس جمهورشامل میشدند. در نظربود که هوایپمای حامل رئیس جمهوروتیم او دریکی ازمیدان های نظامی نزدیک اسلام آباد فرود آید. برنامه وسازماندهی این سفر بامحرمیت نهایت وپنهان از انتظاراعضای حزب ودولت صورت گرفت، واز رهبری حزب وطن، هیچکس خبری نداشت وازجانبی هم رئیس جمهوراز حضوروزیرخارجه درترکیب هیئت خیلی ناراض بود.امانیتوانست اورا کتمان کند! هدف اصلی سفررا جلوگیری پیشروی جبهه متحدشمال وخطراتی گویا که متوجه شکست انحصار حاکمیت قبایل پشتون میشد تشکیل میداد. داکترنجیب الله میخواست به رهبران پاکستان گوشزدکندکه منافع آن کشوردرپرتوتشکیل جبهه متحدشمال به خطر مواجه است. اما سرانجام این برنامه محرم افشا شد وسخت زیر فشاررهبران حزب وطن قرارگرفت که میخواستند این اتحاد نامقدس داکترنجیب درجهت برآوردن اهداف شوم تشکیل شود وگلبدین به حمایت مستقیم سازمان استخباراتی پاکستان با نجیب وارد معامله سیاسی افغانستان گردد. ازاین رو برنامه خطرناک ازدرون خنثی گشت وبکس های سفری درمیدان هوایی ماند وهوایما جانب پاکستان پروازنکرد .

پس از تحریم سفرنافرجام، داکترنجیب درسراسیمگی وحشت زده بسر میبردو مذاکرات خودرا بانمایندگان حزب گلبدین بتاریخ نهم اپریل آغاز کرد.درسازماندهی این مذاکرات شخصی بنام فردوس خان مهمند نقش اساسی بازی کرد. درجلسه برنامه عمل مشترک، هنوزهم در حالیکه ستاره اقبال او افول کرده بود، از تلاش درجابجا کردن کادرهای حزب گلبدین در کرسی های حکومت دست نبرداشت، تصمیم اتخاذشد. برنامه مساعی مشترک، پاسخی به اتحاد نیرومندوروز افزون شمال پنداشته میشد.تلاشهای نافرجام ازجانب طرفداران داکترنجیب مانند طارق والی پروان، معلم فتح و معلم فرید کوهستانی مربوط حزب اسلامی صورت گرفت که از پیشروی نیروهای احمد شاه مسعود جلوگیری به عمل آورد.

بتاریخ هشتم اپریل،فرمانده مسعود با نیروهایش واردگلبهارشد وطی یادداشتی،تقاضا کردتا اسامی افسران فرقه دوم جبل السراج را معرفی و درتفاهم وتساند با آنها، برنامه پیشروی مشترک را طرح ریزی کند.اسمای ۳۱ نفرافسراعضای حزب درفرقه دوم جبل السراج،هدایت داده شدتا در تأمین امنیت خیابان سالنگ بانبروهای مسعود تشریک مساعی نمایند.این تشریک مساعی در ده سال جنگ افغانستان سابقه نداشت که دو نیروی متخاصم ازخصوصت دست می بردارند وباهم درفضای برادری امنیت منطقه را تأمین می نمایند.

داکترنجیب سخت کوشیدتا ازبهبود اوضاع و پیشروی نیروهای نظامی درشمالی جلوگیری کند تا فرصت داشته باشد وبرنامه های خود را پیاده سازد. ولی انکشاف اوضاع درجهت مخالف ارمانهای اوحرکت میکرد وبساعت دویجه نهم اپریل ازآخرین فیر راکت زمین به زمین سکادبه استقامت قرارگاه مسعود دریغ نورزید و اما خوشبختانه که راکت مسیرخود را تغییرداد به هدف اثابت (اصابت) نکرد وآسیبی بمیان نیاورد .

داکترنجیب باهم پیمانان حزب اسلامی او ناکام شدند.طارق والی چاریکار باطرفداران داکترنجیب درآن ولایت توسط حزب اسلامی نجات وبه پاکستان انتقال یافتند. چاریکارومیدان هوایی بگرام به روز پنجشنبه نهم اپریل درتحت فرماندهی نیروهای مسعود درآمد.درهمان روز رابطه گارنیزون بگرام باکابل قطع شد ورئیس جمهور نمی دانست که چه تدابیری را درپیش بگیرد؟

جلسه شورای اجرائیه حزب وطن تحت قیادت داکترنجیب درنیمه شب روزپنجشنبه دایرگردیدتابظورمشخص اوضاع پروان راتحت بررسی قرار بدهد. رئیس جمهوربه این تصمیم رسید که برای آخرین بار اهداف را زیر ضربات نیروهای هوایی قراردهدوجلوپیشروی سریع رابسوی کابل بگیرد.

جنرال وطنجار، وزیردفاع ملی درجلسه گزارش دادکه ساعت دویجه دیروز نیروهای مسعودبه میدان هوائی بگرام دخول را انجام دادندو اکنون بگرام مکمل تحت کنترل فرمانده مسعودقرارگرفته است. آنگاه رئیس جمهورپرسیدجنرال مصطفی قوماندان میدان هوایی بگرام کجاست؟ وزیردفاع پاسخ دادکه جنرال مصطفی با مسعود است. بعداًرئیس جمهور محل اقامت صبغت الله آمرمیدان هوایی بگرام را جویا شد.

بالاخره وزیر دفاع گفت: رفیق نجیب ! اُزسریاز تاجنرال کسی حاضر نیست بیشتر از شما دفاع کند.راه بیرون رفت موجود نیست به جز انتقال قدرت !” دوساعت مانده بود که روشنائی شفق به باشندگان شهرنوید روز پر آشوب بعدی را هدیه کند، بازباشندگان شهردرپاهام وگمراهی نفس تازه کنند.لیکن برای داکترنجیب یکی از روزهای تلخ بود که خودرا درحالت تنهایی وبدون دفاع یافت واشک از چشمانش جاری شد و آمادگی خودرا برای انتقال قدرت اعلام نمود و ازدیگران خواهش کردتا روی روندانتقال قدرت کارکنند. اعضای شورای اجرائیه حزب وطن بهتزد و بانگرنایها جلسه راترک نمودند.

ساعت سه بجه صبح بود که وزیرخارجه برایم تلفونی تماس گرفت گفت: آقای محتاط ! بالاخره داکترنجیب آماده انتقال قدرت است چون فیصله کرد. حالارهبری حزب مستقلانه برنامه انتقال را دنبال می کند وما میتوانیم بدون سهم اوقدرت را به حکومت موقت مجاهدین انتقال بدهیم.”!

مأخذ : سقوط سوم،جمهوری دوم . نویسنده: عبدالحمید محتاط سابق معاون رئیس جمهورافغانستان. /

سید آقا هنری

هامبورگ

شوخی های بزرگان

اتاق انتظار دفتر شاه بسیار کلان و روشن بود، گل های جربین و ییل در بالکن های آن آویزان و به مقبولی آن می افزود، این بندهء الله دو بار آنجا رفته بودم.

روزی استادسخن خلیلی بزرگ ودانشمند محترم سید شمس الدین مجروح انتظار دین شاه بودند، ناگهان زنبوری سبزک گردن خلیلی راگزیده ومجروح صاحب آنرا دم و دعا کرده بعد لعاب دهن خودرا بالای زخم مالید . در همین وقت شاه ظاهر برای سکرترش مرحوم کهگدای گفته آغاصاحب واستاد داخل بیایند، خلیلی دستش را بالای زنبورگزیدگی گرفته با مجروح صاحب داخل اتاق شدند، شاه از استادپرسیده چرا دستت را درگردنت گرفتی استاد جواب داده زنبور سبزک مرا گزید، شاه پرسید داکتر خواستی یا تینجر الکهول زدی؟ خلیلی گفته ولا صاحب حالا که مرهم زبان سگ ماندم اگرفایده نکرد پیش داکترمی روم . درین حال مجروح صاحب را خنده گرفته، شاه پرسیده چرا آغاصاحب می خندی؟ وی واقعه را بیان کرده. گویند شاه را آنقدر خنده برداشته بود که گاهی در یک دیوار دفتر می خورد گاهی در دیوار دگر !

هنگامی که در سالهای ۱۹۶۵ و بعد، داکتر عبدالحکیم طبیبی در جاپان سفیر بود، عبدالستار شالیزی دوست ورفیق صمیمی وهم صنفی اش به شهر توکیو به دیدن وی رفته بود. اتفاقا همان شب اول طبیبی در دعوتی خبر بود، به شالیزی گفته بیایک جامیرویم من دعوتم تو هم همراهم بیا، شالیزی در جواب گفته تو دعوتی نه من، طبیبی گفته چه فرق میکند دعوتی بزرگی است چه یک نفر یا دو نفر، شالیزی گفته شما دریشی های دیپلماتیک پوشیده ای من چنین لباس با خود نیاورده ام، طبیبی گفته دکان هایی است که دریشی به کرایه میدهند نمبر یخن را بگو من برایت دریشی می خواهم.

وقتی شالیزی دریشی را به تن گرده، گفته بین بجیم چه خوب درجامن چسب نشسته فقط دریشی خودم است . طبیبی گفته بجیم او کمال دریشی نیست، کمال توست که درهر قالب که بیفتی همیرایش می سازی !!! /.

نجیب بارور

چرا غنی از فساد وتقرری‌های قومی صرفاً در وزارت‌خانه‌های خارجه و داخله یادکرد؟

چون به‌لحاظ قومی این نهادها متعلق به کسانی‌ست که دردایرۀ فکری غنی احمدزی بیگانه هستند. به‌لحاظ سیاسی هم این نهادها متعلق به سهم داکترعبدالله هستند. با آنکه مهره‌های مترسک‌مانند این نهادها از فلترقبیله میگردند اما بازم درنگاه شوونیستی متهم به بیگانگی هستند. وقتی سردارمتقلین دزدهای ملیونی مثل فاروق وردک، زاغ‌خیل‌وال، اکلیل حکیمی وللرادر کنارخود دارد، وقتی تمام قراردادها انحصاری به قوم وقبیله این متقلب داده میشوند، وقتی صدهاموردفساد و سوء استفاده اوظایف رسمی قوم خودش را نادیده می‌گیرد، وقتی بیکفایتی وخاک فروشی ورابطه بادشمن رادرنهادهای امنیتی قوم خودش می‌بیند، با آنکه مثل روزروشن هستند، روی آن سرپوش می‌گذارد، اما می‌آید درکمال بی‌وجدانی طوری وانمود میکندکه در نهادهایی که سهم خودش نیستند فساد و قوم‌گرایی هست.

آیا کسی نیست پیرسد، آقا وزارت‌خانه‌هایی مطلق قومی وجود دارند، آقا در ارگ قومی جز پشتون هیچ کس دیگری وجود ندارد، آقا تمام ساختار سیاسی را پشتونیزه کرده‌اید، آقا فسادی که در نهادهای تحت مدیریت پشتونهاست درهیچ جانیست، خاک‌فروشی‌هاییکه درقدنز و بغلان صورت گرفت، آنرا پشتونها کردند، آقا شماخودکه یک پشتون هستید توسط تقلب بر کرده مردم سوار نشدید !؟

اما باتمام این وقتی می‌بینم همه خاموشیم، حق می‌دهم برایش. او وقتی درانتخابات تقلب کرد کسی چیزی نگفت، اووقتی برای جنرال دوستم دوسیه ساخت، کسی چیزی نگفت، اووقتی احمدضیامسعودرا برکنار کرد، بازم خاموش ماندیم، او گلبدین را صرفاً به خاطرمسائل قومی وارد تیم سیاسی خودکرد، بازم خاموشیم، من یقین دارم فردا ریاست اجرائیه رانیزحذف میکندوماچیزی جز خاموشی نمیداشته باشیم. مردمی که تن به ذلت بدهند، خداوند روز به روز به سرافکنندگی آنان می‌افزاید.

زمانه آه زمانه چه کرده‌ای با ما
عقابهای بلندآشیان مگس شده‌اند
بمیرید تیکه‌داران و پای‌بوسان قبیله که نه خود آبرو دارید و نه برای ما آبرو مایندید. / (سایت جاودان)

محمد اشرف کوهدامنی

نیویارک

«بمب مادری امریکا»

قراراخبارهای امریکا، آقای پاپ رهبربزرگ کاتولیکهای جهان، از شخص رئیس جمهورامریکا شکایت کردکه چرا نام مقدس «مادر» را بالای بمب بزرگ غیراتومی امریکاکذاشته است، ویدیختانه به اصطلاح مردمی، جایی که سنگ است، درپای لنگ است، در گوشۀ ازولایت مشرقی به قسم تجربوی انفجار داده شد.

اصلاً نام مادر مقدس است، نه تنها دردین مبارک اسلام، بلکه درتمام ادیان. گفتهٔ حکیمانه ایست که مادر به یک دست گهوارهٔ کودکش را میچنباند وبادست دیگر جهان را .

واقعاََ جای تأسف وتأثر است که نام مقدس مادر رابر یک آله تباهکن ضدبشری، نقش کردند و آنرا دریک کشوری دیگرانفجاردادند. این یک تجاوزعلنی بود. امریکاکه ازین گونه سلاح دهشت افگنی دارد، چرا آنرا درملک خودتجربه نمی کند، واگردشمن مسلمانهاست، چرا درپاکستان درنواحی که دهها مرکز داعش وگروههای فاشیست و انسان کش سکونت دارند، تجربه نمی کند؟ شایددولت پاکستان اجازه نداده باشد، واینگونه بالاها را به وطن مارهنمایی کرده باشد !

باتأسف عمیق که آقای رئیس جمهورغنی احمدزی، که ازجیب خلیفه می بخشد، برای خوشی خاطر دولت امریک، این اقدام راخیر مقدم گفت .

واقعاََ دوستی به چه وقت به دردمیخورد، خصوصاًکه دوستی به خوشایوندی هم ارتباط داشته باشد. بزرگان گفته اند که دیوانه با دیوانه جور می آیند، وخواشات یکدیگررا آزادانه قبول میکنند. برای دولت غنی احمدزی چه فرق میکند که دراثراین عملیۀ تباهکن، صدهاخانواده منطقه راترک کردند ودردشتهاسرگردان شدند؟

انفجار این مادر بمب ها، صرف حدود بیست و نفر داعشی رالزین برد، در حالیکه هر هفته به ده هاداعشی ودهشت افگنان، توسط مردم دلاور منطقه از ین برده میشوند.

پس از بمباردمان، برای ده روز، غیراز عساکرامریکا، به هیچکس حتی افراد نظامی افغانستان نیز اجازهٔ بازدید ازمطقۀ انفجار آن بمب ندادند، اینکه بمب مادری مستر ترمپ درآینده درعمق زمین چه حوادث ناگواردیگری برای مردم محل بارآرد، اطلاع دقیق وجودندارد. شاید دولت اسلامی مایگوید چه فرق میکند، این یک خدمتگزاری صمیمانه با قصرسفید است ! ای ولله !

روح شاد وداخل بهشت باد، ای رهبربزرگ جهادی، شهیداحمدشاه مسعود(رح) که برای حفظ یک وجب خاک وطن، درمقابل جهانیان ایستادی واطخار دادی که حتی اگر به اندازهٔ کلاه پکولت هم ازخاک افغانستان زیربایت باشد، برای حفاظت آن دربرابرمتجاوزبیگانه خواهی جنگید. افسوس وصدافسوس خوانندۀ عزیز که ماچه انسان های وطندوست ومهربانی را ازدست دادیم، وقدرشارنا نداشتیم. خوانندۀ عزیز، ببینید که رهبر کاتولیکهای جهان، صرف از گذاشتن نام مقدس مادر بر بمب بزرگ امریکا تکان خورده وبرای تقدیس نام مادر به پاخاسته است ! اما دولت اسلامی ماچه گفتنی دارد؟ اصلاً جواب منطقی ندارد، فلسفۀ آزادی رانمی داند، این حکومت به آرای مردم کشور وقعی نمی گذارد، و موضوع راسرری گرفته از آن چشم پوشیده . لاکن تاریخ همیشه گوا هست، همه اسرارنهفتهٔ این دولت پوشالی، آفتابی خواهد شد، یقین داشته باشید.

آقای رئیس جمهور میتواند از گلبدین که درجوارشان مسکون شده، پرسان کند که آیا اینگونه اعمال ناشایست — بمباردمان مردم بیگانه و زمین های مظلوم، خلاف احکام دین مبین اسلام نیست؟ البته که گلبدین منحیت یک متخصص نامدار استفاده از بمباران مردم بیگانه وزمینهای مظلوم که شهرۀ جهان درین امور میباشد، پاسخی به غنی احمدزی خواهدداد، که خوشش بیاید!

ازجانب دیگر، امروز برای همه معلوم است که امریکاومتحدینش، در ممالک اسلامی روی تعصبان مذهبی وقبیلوی و... مردم رابایکدگر جنگ می اندازند تا سلاح کارخانه های شان فروخته شود، افسوس که مسلمانها درک نمی کنند، به آیات قرآنی توجه ندارند، رهبران هر کشور اسلامی خود را تنها مسلمان ترین می پندارند، و به فرمودۀ قرآن بی توجه اند که فرمود : هیچ قوم و فرقهٔ از دیگران ممتاز نیست، مگر به تقوا و خداترسی .

حیف است که خارجیان از سر نعش ما می گذرندو می خندند که این ها چه مردم نافهم اند ! هرگاه مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوند، و تمام برتری خواهی ها و خود بزرگ بینی ها و امتیازات قومی وسمتی و زبانی را یک طرف بگذارند ، در عوض ، با هم از دل وجان به ندای آیات قرآنی گوش دهند و متحد شوند، یقین باید داشت که کتلهٔ مسلمانان مبدل به سومین قدرت دنیا شده و دیگران را محتاج خویش خواهند ساخت. /

محمد طاهّا کوشان فریمونت، کالیفورنیا مکر افغانستانی و مکرون فرانسوی !امانوئل مکرون با کسب ۶۵درصد آراء رئیس جمهورفرانسه شد !

شمارا به خدا این کافرها که همیش آرای مردم شان را احترام می نمایند و درهرکاری شور ومشوره مینمایند ستوده ترند، یا یک مشّت جاهل سر تمبه و مزدور و نوکر آنها بنام پادشاه ورئیس جمهور و صدراعظم و رهبرمعظم ووو درکشورهای اسلامی ؟! دیروز با برادر دوستداشتنی خودجناب استادمحمد حسین سرهنگ که تازه از دیدار ودوستان وگلگشت میهن برگشته گپ و سخنی داشتم. ایشان فرمودند که در این دیدار از مهین دریافتند که همه تباهی و آشوب ویوسیدگی در دستگاه فرمانروایی اوغانستان ازدست دشمنان اسلام درسراسر کشور های اسلامی راه اندازی شده و ما باید آنهارا بد نگوییم و تنبه نماییم گناه آنها نیست!!؟

گفتم: بلی ! شما درست می فرماییدو راستی هم همین است. اما و اگر باید و شاید و چون چرا را کنار بگذاریم و رُک و راست جان گپ را بی ریا وبا راست اندیشی و راستکاری و راست کرداری این سپرده های را که دانش و خرد و اندیشه به ما داده سره و پچک را از غریال بیرون کرده به هم میهنان خود بگوئیم و برسایم و اشکار بسازیم.

در نوشته ای سال ۲۰۰۱–۲۰۰۲ قتال و جهاد (جنگ – تلاش و کوشش) جریده هفته نامه امید چاپ امریکا نوشته بودم: (اگر ما مسلمان ها به ویژه افغانستانیها، قرآن کریم، کتب حدیث و زندگانی پیامبر (ص) و زندگانی اصحاب پیامبر (ص) و به ویژه حضرت عمر فاروق (رض) را یکبار دیگر با دقت و تاءمل کامل بخوانیم؛ دیگر نه گلبیدینی و نه اسامه و نه ملا عمری پیدا خواهد شد تا وسیله و پنهان ای برای سرزنش وتنبیه مسلمانان به دست دشمنان دین بدهند. چونکه هیچگاهی خر عقب بارسر گردان نیست، بلکه دارنده بار و، آدم پیاده ، می خواهد خر را مفت به دست آورده یا خریده سوار شده و خود را به مقصد برساند.) رساله آنچه من از قرآن آموختم. چاپ امریکا ۶آگست ۲۰۱۴. نوشته محمد طاهّا کوشان.

باید ما کارکردهایشان را سره نمایم و به همه نشان داده و بدانانیم. ماباید سران و تیکه داران و بازارگانان قوم و زبان و دین و مذهب را رسوا سازیم و تا به دیگران پند و اندرزی باشد برای پرهیزگاری از هرچه کنشهای بد ویی پایه ویستی است. سرنوشت انسانهارا به بازی گرفتن و همهٔ شهروندان را بی سواد و بی دانش پنداشتن، کاریست اشتباه و سهویست نا بخشودنی.

در سراسر جهان همان کار و روش ستودنی که قرعان بزرگ و بلند جایگاه دستور داده بخوان و بنویس و شور و مشوره کن و نیز دستور پیامبر بزرگوار ما برای بهروزی و بهزیستی و آرامش تا به چین بروید و دانش ها را بدست بیآورید و به ذهن فرزندانتان فرو نمایید را؛ این کافرانی که پیش از شهرنشینی، درغارهای کوه وجنگل زندگی داشتند؛ پیشه نموده و به آرامش و فرمانروایی دست یافته؛ من وتوی که هنوز ازسرخر جهالت نمیخواهیم پیاده شویم، را نوکر و زر خرید خود ساخته اند و، آرامش ونیکبختی و بهروزی و بهزیستی و برادری وبرابری مارابه آشوب،تباهی ویوسیدگی رهنمایی کرده اند.

و با این نفز گفتار پُرمایه و با پایه از حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی (رح) همه را بخدا می سپارم: اندر این جمع، شررها ز کجاست دود سودای هنر ها ز کجاست من سر رشته ی خود گم کردم کاین مخالف شده سرها، ز کجاست گر نه دل‌های شما ، مختلفند درمن ازجنگ اثر ها، ز کجاست گر جو زنجیر، به هم پیوستیم این فروبستن در ها، ز کجاست گر نه صدمرغ مخالف این جاست جنگ وپر کنند پرها ز کجاست ساقیا ! باده به پیش آر که می خودبگو ید:که دگرها ز کجاست تو اگر جرعه نریزی بر خاک خاک را ازتو خبرها ز کجاست./

غفران بدخشانی

این بار به هزاره رای بدهیم

به باورمن، بزرگترین مشکل سیاسی درافغانستان، نبوداعتمادسیاسی میان تبار هاست. هرگاه به انتخابات ریاست جمهوری نزدیک می‌شویم، شهوت زدگان قدرت به ایتلاف‌سازی میپردازندو ازبی‌برنامگی برای بقای ایتلاف‌شان زن طلاق قسم میخورند ودست روی قرآنی میگذارند که کوچکترین ارزشی برای شان نداردوبهمان شدتی که ازایجاداین ایتلافها خبرمی‌شویم از فروپاشی‌شان نیز آگاهی میابیم. تاجیکان : در پانزده سال گذشته، پرلاف‌ترین، کم‌کارترین، معامله‌گر ترین و بی‌برنامه‌ترین تبار افغانستان تاجیکان بودند. چنان بی‌برنامه و بی‌سر که حتا عبدالله قندهاری که خود اوغان است در دونوبت به چوپانی رمه تاجیک می پردازدوما، بشمول خودم که به او رای دادم، دنبالش رفتیم و اشتباه سیاسی‌مان با این توجیه کردیم که انتخاب دیگری نبود! من که بی‌حیایی و دیده‌درایی عبدالله وگوسفندمزاجی و دین‌خویی تاجیکان را می‌بینم، شاید این چندین‌بار آزموده یکباردیگر دعوی رهبری کند و ما دنبالش برویم. تاجیکان گزینه دیگری هم ندارند. از قباله‌داران جهاد تا نخبگانی چون دکتر عبداللطیف پDRAM و چپیان خواب‌برده در بیرون از اوغانستان نیز امتحان خود را دادند.

جوانان تاجیک : هالندیان متلی دارند؛ سیب دور از درختش نمی‌افتد. جوانان تاجیک هم سالهاست که دچارسردرگی، بی‌برنامگی وکشمکش های سمت‌و سویی هستند. ماء، پیر و جوان تاجیک لبریزخودمان هستیم و بغیراز خودمان نه کسی را قبول داریم و نه هم آرمان و هدفی داریم که بزرگتر ازخود، روستا و ولایت‌مان باشد. دروغ‌بافی‌های بزرگان تاجیک، جوانان تاجیک را دچار یک نوع برتری‌جویی و خودبلندیینی و غرور کاذب کرده‌اند. جوانان تاجیک نیز یا راهند، یا راهبر. از هرات تا بدخشان کسی نمی‌تواندودو راهرونیزپیدا کند. این خودشیفتگی وغرور کاذب چشم واقعیتبین ما را کور کرده و نمی‌گذارد به چیزی بزرگتر از منافع شخصی و محلی‌مان بیندیشیم.

دردوهزار و نُه ترسایی با دسته ازجوانان دیدار وگپ‌وگویی باچندتن از سران تاجیک داشتم. من آن زمان هم پیشنهاد کرده بودم که برای شکستن طلسم شوونیسم در این خاک و برای به وجود آوردن اعتماد سیاسی این بار سران تاجیک دنبال هزارگان هم‌زبان و هم‌سرنوشت‌شان بروند. یک هزاره را به عنوان کاندید ریاست جمهوری برگزینند، معاونت اول را بدهند به اوزبیکان و اگر خایهٔ ایستاد شدن در برابر شوونیسم را دارند معاونت دوم را برای خود بگذارند و اگر جبن‌زدگی تن رعیت‌منش‌شان را به لرزه در می‌آورد، این معاونت را به برادران اوغان واگذار کنند. منظورم ازپیش کردن یک هزاره به عنوان کاندید ریاست جمهوری، استفاده ابرای از هزارگان نبود. من به این امر باور داشتم و هنوزهم دارم که این دو تبار هم‌زبان و هم‌سرنوشت، بیشتر ازهرتباردیگردرافغانستان، توان سازمان وسامان‌یابی بهتر را دارند و می‌توانند، با هم، نقش مهمی را در پدیدآوری عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه قدرت در اوغانستان بازی کنند. تباری باید برای گذشتن از این بی‌باوری سیاسی پل شود. واگر تبار من پرچم‌دار مکتب، تمدن و فرهنگی‌ست که همدیگر پذیری و مُدارا درس می‌دهد، بسم‌الله، پیشگام شود و ثابت کند!

ایتلاف هزاره و اوزبیک و تاجیک، دشمنی با برادر اوغان نیست:پیشنهاد من برای انتخابات آینده نیز همین است. تاجیکان دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند. درپانزده سال گذشته باآبرو، عزت وشرف این تباربه اندازه کافی بازی شد واگرقرار باشد باهمین شیوه پیش برویم، سرنوشتمان درسالهای آینده نیز همین خواهد بود. از عبدالله اوغان، تا استاد عطامحمد نور که چشم امیدتمام تاجیکان بود، آزمون خودرا دادندو ثابت کردندوقتی منافع شخصی‌شان در میان باشد حاضر به انجام هرگونه معامله و گردن‌خمی هستند.

در انتخابات گذشته، گفت‌وگوهایی باجوانان اوزبیک نیزداشتم. وقتی آنزمان به آنها گفتم «که‌خم‌خم رفتن صیاد بهر قتل مرغان است»گفتند ما دیگربه آگاهی سیاسی رسیده‌ایم و زیر بار اوغان و تاجیک نمی‌رویم. ولی سرنوشت جنرال عبدالرشید دوستم و دیگر سران اوزبیک نماینانگر فریبی‌ست اوزبیکان برای چندمین بار خوردند.

من راه دیگری نمی‌بینم. هدف از ایتلاف هزاره و اوزبیک و تاجیک، دشمنی با برادر اوغان نیست. ما بااین کار افزوده برآنکه طلسم شوونیسم در این خاک را می‌شکنیم، توده اوغان را نیزازجنگال سران خودخواه و ستمگران می‌رهانیم. اگر شوونیسم مجال عدالت‌باوری را از سران اوغان گرفته است، من باور دارم هزارگان، اوزبیکان و تاجیکان توان ایجاد عدالت اجتماعی در این کشور را دارند. خرد چراغدار راهمان باد! (برگرفته ازسایت جاویدان، اول ماه می ۲۰۱۷)

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰دالر= یکسال(۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایرکشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر= یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 ASHMONT CT. # 202
Woodbridge, VA 22192 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

محمد عارف منصوری

کارنامهٔ گلبدین

گلبدین که اسمش در سال ۲۰۰۳درج لست تحریم های سازمان ملل شده بود. بعدازگذشت حدود ۱۴سال در ۳فبروری ۲۰۱۷از آن لست بنابرتقاضای رسمی حکومت وحدت ملی، خارج ساخته شد، ودرهفت ثور ۱۳۹۶ در ولایت لغمان سمارق گونه ظاهر شد.

شایداو را بتوان آخرین بازمانده و وارث نامیون دوران جنگ سرد درکشورما دانست . او مبارزه سیاسی رادرزمان سلطهٔ شاه سابق آغاز نموده، باکرکترستیزه جو وافکار تندروانه نه تنها راهش را ازصفوف نهضت اسلامی تا حمارت حزب اسلامی پیمود بلکه پیوسته در پی کودتا علیه حکومت مختلف برای تصاحب قدرت سیاسی بوده، که هیچ توفیقی در این راه نداشته و تمام تلاش هایش ناکام و کودتا هایش نافرجام بوده است.

علیرغم ظاهر انقلابی و پرشورش، هیچگاهی درمبارزه علیه تجاوزات خارجی نقش فعال نداشته ویا زیرکی از این حوادث سر بسلامت برده است. در اوج مبارزات آشتی ناپذیر نهضت جوانان مسلمان با رژیم داؤود خان که نتیجتاً اکثریت قاطع رهبران آن روانه زندان وبعداً اعدام شدند، گلبدین راه فرار به پاکستان را گزید. در دوران تجاوز شوروی صحنه راهب رقیب سرسختش احمدشاه مسعود واگذار گردیده، زندگی رام وآرام دروزیرچترحمایت نظامیان پاکستان، درپشاور اختیار نمود.

درمرحله بعد ازپیروزی دولت اسلامی، هرچند آغازگریغوات وجنگ داخلی درکشورمحسوب میشود، اما فشار اصلی جنگ را بدوش حزب وحدت و جنبش تحمیل نموده، به راکت پراگنی بالای شهر اکتفاء نمود. باکشیده شدن دامنه پیشروی طالبان، به چهارآسیاب، پایگاهش را بزدلانه به طالبان تسلیم نموده، به دولت مجاهدین پناه آورد که با هجوم طالبان به شهر کابل در پناه ترحم مسعودشهید، روانه پنجشیر و از آنجانباهنده جمهوری اسلامی ایران شد. در مغایرت با سیمای دگم مذهبی وآشتی ناپذیرش با تشیع، پنج سال حاکمیت طالبان را باخاطر آرام با اهل و عیالش در نیآوران بالاشهرتهران درسایه لطف نظام ولایت فقیه وحمایت سپاه پاسداران ایران سپری نمود. در ادامه پیآمد های حوادث ۱۱ سپتامبر، از ایران اخراج گردیده متعاقب آن درج لست سیاه تحریم های سازمان ملل شد.

با ورود عساکر ناتو و آسیاف به افغانستان در حالیکه ثقلت و فشار جنگ را طالبان بدوش می کشیدند، حکمتیار نیز شمشیر زنگ زده اش را خون آلود نموده، ادای مقاومت نظامی را همانند دوره تجاوز شوروی تمثیل نمود. اما هر از گاهی شرایطی برای همکاری اش با دولت افغانستان وضع می نمود. و شرط اساسی اش خروج کامل نیروهای خارجی از افغانستان بود. اما از آنجائیکه در هیچ مقطعی از حیات سیاسی اش اصولیت و استراتیژی ثابتی وجود نداشته است . اینبار نیز در بدل کسب امتیازات سیاسی، نظامی و اقتصادی، بر تمام اهداف ایدئیلوژیک و دیدگاه های اعتقادی اش، پا گذاشته، توافقنامه ی همکاری با حکومت وحدت ملی را امضاء نمود.

با آنکه عده ی از هوادارانش خوشبین به ورود و همکاری وی با دولت اند اما مخالفانش، حضور و عدم حضور او را در حکومت، مساوی و بی تأثیر تلقی می نمایند. هر چند با سلاح بر زمین گذاشتن او، یکی از محور های مخالفت نظامی با دولت فعلی، فرو می ریزد. اما تحلیل اکثریت قاطع ناظرین سیاسی اینست که تأثیر ملموسی در اوضاع امنیتی نخواهد داشت.

اما یک نکته را نباید فراموش نمود که با تسلیم شدن گلبدین به روندی که بعد از توافقات بن زیر نظر امریکا و غرب در افغانستان پیش برده میشود، این حقیقت مسلم ثابت گردید که امروز و آینده افغانستان، بنیاد گرایی اعتقادی، ماجراجویی سیاسی، رویکرد نظامی توأم با وابستگی خارجی را بر نمی تابد. و سرنوشت محتوم آن جزء شکست، انزوا و تسلیم شدن چیزی دیگری نیست./ (سایت جاودان)

مژده به دانش آموختگان

لیسهٔ عالی رابعهٔ بلخی

«خاطرات یک تعداد استادان وشاکردان لیسۀ رابعۀ بلخی» (تاخردههٔ هفتاد) انتشار یافت که حاوی شرح حال وخاطرات تحصیلی برخی از شاگردان وچندین استاد بوده، به حیث یک کتابک عکسهای فردی وجمعی وخانوادگی آنان میباشد. علاقمندان آنرا از ادارهٔ امید به دست بیاورند.

به تحقیق که خداوند ... (دنباله ازصفحهٔ اول)

اول به مسجد عیدگاه میرفت، نقلی ادا میکرد ودرپیشگاه کابلی ها ازکرده های خود توبه مینمود ومعذرت میخواست، وآنگاه ازشلح وثبات جفنگ میگفت. روبه شهری برمیگردد که یتیم شش ساله اش بیست وشش ساله شده، ودرطول بیست ویکسال در مرارتهاومشقات به قاتل پدرش لعنت فرستاده، روبه شهر زنی میگرددکه با اطفال قد ونیم قد بیست ویکسال قبل، گلبدین شوی اورا ازاو گرفته است، وبا هرناله وآه فرزندانش بیست ویکسال به گلبدین لعنت فرستاده شده، او به شهری برمیگردد که دیوارها، کوجه هاواساختمان هایش از ویرانی وتباهی که گلبدین برسرش آورده است، به او لعنت ونفرین گفته است !

گلبدین این شهر، شهرتو نیست، این خانه، خانهٔ تونیست، این کشور، کشورتو نیست، سرک ما، دیوارهاوینجره ها، خانه ها، مردها، زن ها واطفال همه ازتو نفرت دارند. به اندازهٔ تمام کاینات به تولعنت می فرستند و سایۀ شوم را سرآغاز مصیبتهای تازه می داندند.

شرم برآنهايي که به استقبال توآمده اند، شرم به آنهايي که به چرندیات تو گوش داده اند، شرم به آنهايي که آمدن ترابه فال نیک گرفته اند، لعنت خداوند به آنهايي که برای تو قصروویلا تهیه دیده اند ونفرین به آنهايي که ازپول خیرات، به تو آرگاه وبارگاه اجاره کرده اند !

تو حکومت ائتلافی را رد میکنی، اما ازهمین حکومت، برای سه هزار و پنجصدواباش خود درخواست اشتغال داری! تو بااین جلادان وهفتاد سرویس مملو ازنوکران پاکستانی که به ولایت بلخ فرستادی چه میخواهی بکنی؟ باز چه نقشه درسر وجه فتنه درنهان داری؟ آیا حکومت قوی مرکزی(دکتاتوری فاشیستی مذهبی- قبیلوی) تو وکرزی وغنی احمدزی بابرادران تروریست تان میتواند حاکمیت ملی را دروطن برگرداند؟آیا سیاستهای افراطی مذهبی تو، میتواندباعث برگشت صدهاهزارجوان که سرگردان درپسکوجه های اروپا هستند بشود؟ آیا مغزمعیوب تو میتواند معادلات ومعضلات بین المللی و منطقوی راحل نماید؟ آیا سگ های زنجیری تومیتوانند ازاستقلال کشوردفاع کنند؟! که در خوان تو، درچهل سال اخیر، جزتفنگ و راکت و بمب های انتحاری، چیزی نیاموخته اید. جظورمیتوانید به خواستها وسئوالات اقتصادی واجتماعی جواب بیایید !

«به تحقیق که خداوند قوم ظالمان را هدایت نمی کند.»

دراخیر هم پردهٔ ازداستان حضرت یوسف علیه السلام: حضرت یوسف در زندان تعبیرخواب دو زندانی، یکی رامژدهٔ رهایی داد و رفتن به دربار فرعون . حضرت یوسف هنگام خداحافظی، بعدازرهایی آن زندانی، از او درخواست کرد تا نزدفرعون برای رهایی خودش یادآوری کند. خداوند جبرئیل را فرمان داد تا به یوسف بگوید که مدد خواستن غیر ازخداوند، هفت سال زندان دیگر رادریی دارد. یوسف به خاطرمدد خواستن از انسان دیگر، هفت سال بیشتر راگذراند، بعد متوجهٔ اشتباه خودش وتوبه کرد .

ماهم زمانی دست به دامن عبدالله زدیم ! زمانی به حرفهای قانونی دل خوش کردیم، فرصتی هم از امرالله صالح مددخواستیم، ودرآخرهم چشم به عنایت عظامحمدنور دوختیم ! خداوند افراموش کردیم و ندانستیم که این بنده های خداوند هم نفس وشهوت وغروردارند و پول، مقام، نام و منصب میتواند آنهارا ازخدمت به مردم بازدارد. در واقعیت هم همینطور شد، وغضب خداوند نازل شد وابلیسی ازآسمان برزمین افتاد !

تا چندسال دیگر، روزگار مارا بدتر ازآنچه هست خواهدکرد! مگربه این زودی فراموش کردیم که مسعود مادامی که طالبان به دروازه های پنجشیر رسیده بودند، به مردم گفت که مایوس نشوند، خداوندبا ماست وبه اراده و عنایت اوبه مقاومت ادامه میدهم. عنایت خداوند طالبان را تارومار کرد و عنایت خداوند، کرزی وغنی احمدزی را هم به دنبال تره کی، امین و نجیب خواهدفرستاد. وعدهٔ خداوند حق است ! /.

انجیر (؟) گلبدین ... (دنباله ازصفحهٔ اول)

قرآنی است تن در داده، سه ملیون دالریکه دراستقبال حضور والاشان مصرف شد، باخوشحالی وبا سخنرانی در محلیکه کشتار گاه برادران طالبی اش بود با افتخار پذیرفت .

پایان کلام به این جناب گلبدین این است که تاثابت نسازدکه آن عادت قدیمه را درمان نموده برای خیر و صلاح مردم، نه خوشنودی پاکستانیها و آی اس آی آمده، اعتماد ندارم. فکر میکنم گوتک شطرنج یک پلان مخوف هست که خداوند مردم با شهامت، رنجبر و قهرمان افغانستان را از شر بدکاران و حقه بازان نجات داده در پناه خود نگاهشان کند. آمین والسلام /.

بیست وشش سال خدمت (دنباله ازصفحهٔ دوم)

امید چه می خواست ؟ آزادی و عدالت ! آزادی ازهمه قید وبندهای تباری، مذهبی، سمتی و عدات حقوق مساوی برای همه اقوام برادر و برابرکشور. این خواستهای شرافتمندانه وشعارهای انسانی واسلامی،با طینت

Amid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 26, Issue No. 2 , May 17, 2017, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12289 Ashmont Ct. # 202 . Woodbridge, VA 22192 U.S.A.

Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

ناپاک تعصب مداران ناسازگار بود وقبولی آن ناممکن، و مبارزه درین باب باید ادامه می یافت ودرواقع ادامه یافت- تاامروز! درحالیکه بعداز اضمحلال طالبان، قوتهای مقاومت به نوایی رسیدند و از دلجویی قوتهای بیگانه سود جستند، اما میراث سترگ را که از رهبرفقیدشان به ارث برده بودند، فراموش کردند، تسلیم توطئه ها و طلسم های سیم و زر ومقام و ایوان شدند .

امید که حامی آرمان مقدس مردم است، این سازش ها و کرنش ها را هرگز قبول نکرد، چون کوهی استوار ایستاد وهنوزایستاده هست .

درطول بیست وشش سال که ازنثرات امید میگذرد، همه قلم بدستان دانشمندان دریک صف، بایک صدا، باصلاح منطق وتاریخ دربرابر تمامیت خواهان خاین مبارزه کردند، سزاوارهرگونه ستایش وآفرین هستند. اکنون که رژیم دست نشاندۀ خاین وطغروش باهواییماهای بی پنجاه دو و مادربمب ها حمایت میشود، آیا این مبارزه باید پایان یابد ودر انتظار یک دکتاتوری مذهبی، قبیلوی، به امید فرداهای بهتر! سکوت بایدکرد ؟ دوستانی درین مضمون پیشنهاداتی دارند، وذوات مکرمی چون داکتر حمید هادی، انجنیرصبور فروزان، داکترغلام محمد دستگیر میخوانند تااین مبارزهٔ طولانی سمت وجهت و تشکل داده شود، به این اختصار :

۱-اکنون که برف پیری برسر وموی مانشته است وقوای جسمی و دماغی آهسته آهسته به تحلیل میرود، آیاوقت آن نرسیده تااین درخت تنومند راکه حاصل رنج من وتوست، ازشر طوفان حوادث حمایت کرد ؟ درین راستا حمایت مادی ومعنوی از امید، وظیفۀ هر وطنپرست میباشد، وافراد خبیر و دانشمند میتوانندبه حیث قافله سالار درپیش شوند وبنیاد یک موسسهٔ فرهنگی راهب نام :

«بنیاد فرهنگی عصیم امید»

تهداب گذارند، تا مشکلات مادی ومعنوی گردانندهٔ یکه و تنهای امید جناب کوشان، برای همیشه رفع وازتوجهات مادی همه کسانیکه به آینده، استقلال وتمامیت ارضی وطن علاقه دارد. این بنیاد درنبودما وشما به زندگی خود با افکارو کمک جوانان ادامه دهد. آرزومیکنم تا دوستان درین مورد گام های موثروعملی بردارند وپیشنهادات خود را ارائه نمایند.

۲- حمایت ازآزادی وعدالت : تنهابانوشتن مقالات ونشر وجاپ ممکن نخواهدبود. به یک عده افراد خبیر ودانشمند که درین همکاران امید تعداد شان زیاداست، ضرورت می باشدتایک گروه فشار راباسازند، وبامقامات رسمی درتماس باشند. اینها خواهندتوانست تا «قاعدهٔ نانوشته «زعامت یک قوم را که ازطرف (گنگ بیروت) طی سالیهای متمادی به خورد دست اندر کاران سیاست خارجی امریکا وغرب داده شده، غلط ثابت نمایند، ودرهرمورد اعتراضات وخواست های برحق مردم را شخصاً به گوشها برسانند، ونگذارند تافاشیست های قبیلوی، سایۀ شوم خود را برسر مردم مستدام سازند.

۳- وطنداران مهاجر که به تناسب داخل تعدادشان اندک است، می توانند مبارزهٔ خود راگسترش دهند وازفعالیتهای بنیادتازهٔ «عصیم امید»، مردم رادرداخل کشور آگاه سازند، زیرا ایشان اند که نقش عملی رامی توانند درتوفیق یافتن خواسته های برحق مردم ایفانمایند.

مردم ما، کشورما، فرهنگ ما درمعرض یک استیلای آشکارقراردارد و درین مرحله نبایدساکت نشست، هیئت مدیرۀ «بنیادفرهنگی عصیم امید» بایدباتمام نهادهایی که به تنهایی مشغول مبارزه اند، درتماس شده وهمۀ فعالیتهای این نهادهارا دریک مجرای منطقی وموثر سوق دهند. تلویزیون راه ابریشم وجناب سیدشفیع عیار، همکار مطمئن وبا استعداد درین راستا بوده می تواند.

به امید پیشنهادات ونظریات سازنده، بیست وششمین سالگردنثراتی نشریۀ وزین امید راهب جناب محترم محمدقوی کوشان تبریک می گویم و توفیق مزیدشانرا به همت همه دوستان درادامۀ انتشار این نشریه، به حیث یک مجلهٔ ماهانۀ وزین، ازیارگاه خداوندجل جلاله تمنا می کنم. محمد نعیم کبیر، چهارم می ۲۰۱۷، سکرمنتو /.

تلویزیون ژوندون (دنباله ازصفحهٔ پنجم)

گرفته شده ودوباره به غصب پشتونهای قبیلی و کوچی سپرده شوند. وقتی این قبایلیهاوکوچی هابا فرمان کرزی به آن مناطق رفتند تا به غصب دوبارهٔ جایبادهای مردم بومی اقدام کنند، مردم بومی وصاحبان اصلی مقاومت کردند. درولایات تخارو بدبخشان بخصوص درولسوالی بهاءالدین این ناقلین رااجازه ندادند که حتی داخل قریه های شان شوند. اوضاع تیره شده بود و نزدیک بود درگیری شدیدی رخ دهد، وقتی امریکایی ها خبر

خاطرات استادان وشاگردان

لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه وخاطرات استادان و شاگردان لیسۀ عالی حبیبیه همراه باعکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفأهرچه زود ترشرح حال وسرگذشت وخاطرات خودرا به آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تاآخرماه دسمبر ۲۰۱۷ ارسال دارند. تلفون ۰۷۱-۴۳۵-۴۶۰۴ mkqawi471@gmail.com 12286 Ashmont Ct. #202 . Woodbridge VA 22192 U. S. A.

شدند به حامدکرزی امرکردند که هوشدار درین مورد مداخلۀ نظامی نکنی که مانمی خواهیم درآن ولایات جنگ شروع شود.

حامدکرزی چارهٔ نداشت چون امر امرامریکاییها بود، لذا حنیف اتمر و وحیدالله سیاوون رابدانجافرستاد که اگرامکان داشته باشد بانیرنگ و فریبی مردم بومی را متقاعد سازند تا زمین ها و باغ ها وخانه های شان رادو باره به کوچی ها و پشتون های قبایل تسلیم نمایند. حنیف اتمر ووحیدالله سیاوون به هراندازه ایکه زحمت کشیدند وهرچال ونیرنگی را که بکار بردند، کاری نیفتاد و مردم بومی گفتنداین فرض ماست که از جایدادخود تاآخرین قطرهٔ خون خوددفاع نماییم . حتی حنیف اتمر و وحیدالله سیاوون به این مردم پیشنهاد کردند که شما را زمین های بیشتر در مناطق دیگر می دهیم، اگر شما زمین، باغ و خانه های تان را به کوچی ها و پشتون های قبایلی رهاکنید، ولی مردم بومی مصمم بودند و گفتند ازسر خودتبرهستیم نه ازجایبادهای خود .

اماحامدکرزی به آن کوچی ها و پشتون های قبایلی را که ادعای ناحق می کردند، امرداد تا همهٔ شان درمحبس ولسوالی خواجه بهاءالدین و تخار، که خالی بودند، جایجا شوند، وبه مصرف دولت برای آنهاضروریات زندگی وسه وقت نان تیار مقررکرد. هدف کرزی ازین کارها این بود که چون رآن شرایط امریکاییها امرکرده بودند که باید ازاستفادهٔ قوت وبروز برخوردار آجا خودداری نماید، به اصطلاح دست اویسته بود وچیزی کرده نمی وانست، اما آن پشتون ها و کوچی ها را گفت که از محبس شور نخورید وهمانجابهش که هدف او این بودتا منتظرفرصت باید بود که زمینه مساعد شود تا زمین ها و باغ ها و خانه را به زور یا به رضا ازصاحبان اصلی آن دوباره گرفته به پشتون های ناقل تسلیم نماید.

ترس دیگر کرزی ازشهیدجنرال داؤود داؤودبود که درکنارمردم ایستاده بود، تااینکه حامدکرزی بعداً به همکاری زلمی ویسا وجمعه خان همدرد اورا به شهادت رساند. حنیف اتمربرای اینکه مسأله را ماست مالی کرده باشد، ودهن رسانه های جمعی رابیندد، چون کرزی وحلقۀ متعصب قبیله گرای اومنی خواستند ه این موضوع به رسانه ها سرایت نماید، درآن صورت معلوم میشد که حقیقتا خانه وزمین وباغ مردم رابه زور گرفته وبه پشتونهای ناقل داده بودند، ومنطق دیگر شمال کشور ازاین مثال استفاده ننمایند، لذابا بی بی سی مصاحبه کرد وگفت که چون استادبرهان الدین ربانی یک رئیس جمهور قانونی بود لذا همانطور که آن زمینها، خانه هاوباغهارا که به امر داؤود به پشتون هاداده شده بود، به امراستادربانی دوباره گرفته شده وبه صاحبان اصلی آن داده شده، درمورد چیزی گفته نمی توانیم وامر رئیس جمهورسابق کشور قابل اعتبار است .

قراراتطلاعات، آن پشتونها وکوچیهای ناقل، هنوزدرمحابس خواجه بهاءالدین وتخار اند، وبه مصرف دولت زندگی می نمایند و منتظرفرصت اند !

باید یادآورشد زمانیکه داؤودوخان امرکرد زمینها، خانه هاوباغهای مردم ترکمن، ازبک وتاجیک درنقاط مختلف قطغن زمین، به زور گرفته شده وبه کوچیهاومردمان قبیایلی ماورای سرحد دیورند داده شود، درولسوالی نهرین مردم مقاومت کردند وبرای اینکه جلو اغتشاش ومقاومت آنهارا گرفته باشد، داؤودوخان ایجادیک فرقه را در نهرین داد، تا آن مردم خود راشور داده نتوانند، درحالیکه ازدیدگاه ضروریات نظامی واساسات عسکری، اعمار فرقهٔ عسکری درچنان جای کوچک کار سنجیده ای نیست. / (ادامه دارد)

کتاب برای فروش در ادارهٔ جریدهٔ امید

- * خاطرات پربشان، نوشتهٔ داکترعبدالحکیم طبیبی، پنج دالر
- * خاطرات سیاسی، سیدقاسم رشتیا، بیست دالر .
- * یادداشتهای استادخلیل الله خلیلی، بیست دالر.
- * جنگ درافغانستان، نوشتهٔ دانشمندان انستیتوت تاریخ نظامی روسیه، ترجمۀ عزیز آربانفر، ۱۵ دالر
- * افغانستان پس ازبازگشت سپاهیان شوروی، نوشتهٔ محمودقارییف، ترجمۀ عزیزآربانفر، ۱۰ دالر.
- * احمدشاه مسعود، شهیدراه صلح وآزادی، نوشتهٔ داکترمحبیب الرحمن رحیمی، ۲۵ دالر.
- * یک نسخه دیوان کامل ملک الشعرا محمدطاهراتف کابلی، ۳۰ دالر.

هزینهٔ پسته وارسال کتاب، بر بهای کتاب افزود می شود. علاقمندان لطفأ چک یا مانی آررد رابرای خریدکتاب وهزینهٔ ارسال، به نام محمدکوشان و به نشانی جدید امید بفرستند. با امتنان